

# دولادنامه

# رستم و اسفندیار

سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین‌های دیگر به ایران می‌تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می‌خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران، به میدان می‌آید و مبارز می‌جوید. یکی دو تن از سپاه ایران پای به میدان می‌نهند، اما سرانجام، رستم، پیاده به میدان می‌رود. نبرد رستم با اشکبوس از عالی‌ترین صحنه‌های نبرد تن به تن است که در آن طنزگویی و چالاک‌گی و دلاوری و زبان‌آوری با هم آمیخته است.

می‌خواند: (در اینجا) دعوت می‌کند

چالاک‌گی: زرنگی، تیزی، چابکی

زبان‌آوری: چیره‌زبانی، مهارت در بیان، شیوا سخن گفتن

آمیختن: مخلوط و ترکیب کردن

## قلمرو زبان

کنایه ← بر تخت نشستن ← کنایه از «پادشاه شدن»  
کنایه ← پای به میدان نهادن ← کنایه از «ورود به جنگ و مبارزه»

## قلمرو زبان

پیکار: جنگ، نبرد

توران: سرزمین تور؛ سرزمینی در آن سوی جیحون تا دریاچه آرال [جنگ‌های ایران و توران (دو آبر قدرت جهانی آن زمان) بخش مهم داستان‌های ملی ایران را تشکیل می‌دهد]

کیخسرو: پادشاه وقت ایران در آن زمان

افراسیاب: پادشاه سرزمین توران

می‌تازد: حمله می‌کند، هجوم می‌آورد

۱۱۲

## ز بهرام و کیوان، همی برگذشت

## خروش سواران و اسپان ز دشت

قافیه بیت: دشت و همی برگذشت

مجاز: بهرام و کیوان ← مجاز از «آسمان»

مراعات نظیر: ← بهرام و کیوان

← سواران و اسپان

اغراق: گذشتن فریاد سواران و اسب‌ها از آسمان‌ها

## قلمرو زبان

معنی بیت: فریاد اسب‌ها و سواران جنگجو در دشت نبرد، آن قدر بلند بود که از آسمان‌ها عبور می‌کرد.

مفهوم بیت: بیانگر «انبوهی سپاهیان و شدت مبارزه بین آنان»

## قلمرو زبان

خروش: فریاد، غوغا، بانگ

سواران: جنگجویان سواره

دشت: منظور «دشت نبرد، میدان جنگ»

بهرام\*: سیاره مریخ

کیوان\*: سیاره زحل

همی برگذشت: عبور کرد، بالا رفت

## قلمرو زبان

قالب شعر: مثنوی

## همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل

قلمرو بنابر

تیغ: شمشیر

ساعد: آن بخش از دست که میانِ مُج و آرنج قرار دارد.

لعل: سنگی قیمتی به رنگِ سرخ

نعل: قطعه آهنی که به پاشنه کفش یا به سُم چهارپایان می‌زنند؛ کفش

## خروشان دل خاک در زیر نعل

مراعات نظیر: [ساعد و دل و خون] ← ساعد و دل و خون  
[خون و لعل [هر دو به رنگ سرخ]

جناس ناهمسان (اختلافی): لعل و نعل

مجاز: خاک ← مجاز از «زمین»

کنایه: مصراع دوم ← کنایه از «شدت نبرد و مبارزه»

مجاز: ساعد ← مجاز از «دست»

قلمرو بنابر

معنی بیت: نبرد آن قدر شدید بود که شمشیرها و دست‌های جنگجویان مانند لعل، خونین گشته و از شدت ضربه پای اسبان، خاک (زمین) به خروش و تلاطم واداشته بود.

مفهوم بیت: (باز هم) شدت نبرد

قلمرو بنابر

قافیه‌ها: لعل و نعل

تشبیه: تیغ و ساعد؛ مشبّه / لعل: مشبّه به

تشخیص: دلِ خاک

## نماند ایچ با روی خورشید، رنگ

قلمرو بنابر

ایچ: هیچ

جوش: خروش و لرزش، جوشش

## به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ

جناس ناهمسان (اختلافی): رنگ و سنگ

مراعات نظیر: خاک و کوه و سنگ

قلمرو بنابر

معنی بیت: (از شدت مبارزه) رنگ از چهره خورشید پرید (ترسید) و خاک در کوه و دشت به جوش و خروش و لرزش درآمد.

مفهوم بیت: ترسناک بودن نبرد

قلمرو بنابر

قافیه‌ها: رنگ و سنگ

تشخیص: خورشید [روی و چهره]

کنایه: رنگ به روی نماندن ← کنایه از «ترسیدن» [= رنگ پریدن]

## به لفلر چنین گفت کاموسِ گرد

قلمرو بنابر

کاموس\*: یکی از فرماندهان زبردستِ افراسیاب

گرد\*: دلیر، پهلوان

سپردن\*: طی کردن

## که گر آسمان را نباید سپرد

کنایه: مصراع دوم ← کنایه از «انجام کاری بسیار سخت و ناممکن»

قلمرو بنابر

معنی بیت: کاموسِ دلیر، به سپاهیان (توران) چنین گفت که اگر لازم باشد آسمان را طی کنیم (این کار را انجام می‌دهیم) ...

● این بیت با بیت بعدی «موقوف المعانی» است.

قلمرو بنابر

قافیه‌ها: گرد و سپرد

اغراق: طی کردن آسمان

## همه تیغ و گرز و کمند آورید

## به ایرانیان، تنگ و بند آورید

### قلمرو بنابر

گرز: نوعی از آلات جنگی در قدیم از جنس چوب، با سر بیضی شکل یا گلوله‌مانند؛ کوپال  
کمند: ریسمان (طنابی) که برای اسیر کردن انسان یا حیوان به کار می‌رود.  
بند: زنجیر یا ریسمان که با آن، دست و پای اسیران را می‌بندند.  
تنگ آورید: در تنگنا و سختی قرار دهید.

### قلمرو بنابر

قافیه‌ها: کمند و بند  
ردیف بیت: «آورید»  
مراعات نظیر: تیغ، گرز، کمند و بند

### قلمرو بنابر

معنی بیت: ... همگی شمشیر و گرز و طناب بیاورید (و با آنها) ایرانیان را در تنگنا قرار دهید و اسیرشان کنید.  
مفهوم بیت: سفارش به «در تنگنا قرار دادن سپاه ایران و اسارت آنها»

## دلیری کجا نام او اشکبوس

## همی بر خروشید، برسان کوس

### قلمرو بنابر

کجا: (در اینجا) به معنی «که»  
بر خروشید: فریاد کشید  
برسان: مانند، مثل  
کوس: \* طبل

### قلمرو بنابر

قافیه‌ها: اشکبوس و کوس

تشبیه: اشکبوس: مشبه / بر خروشید: وجه شبه / برسان: ادات تشبیه / کوس: مشبه‌به

### قلمرو بنابر

معنی بیت: دلبری که نام او اشکبوس بود؛ همچون طبلی فریاد کشید. (خروشید)

## بیامد که جوید ز ایران، نبرد

## سر هم نبرد اندر آرد به گرد

### قلمرو بنابر

هم نبرد: حریف، دشمن

کنایه: سر به گرد آوردن ← کنایه از «کشتن، نابودی و شکست دادن»  
واج آرای: تکرار صامت «ر» و «د»

### قلمرو بنابر

قافیه‌ها: نبرد و گرد  
مجاز: ایران ← مجاز از «سپاه ایران»

معنی بیت: (اشکبوس) وارد میدان نبرد شد تا از لشکر ایران مبارزی بطلبد و حریف را شکست دهد و نابود کند.

## بشد تیز، زهام با خود و گبر

## همی گرد رزم اندر آمد به ابر

### قلمرو بنابر

بشد: رفت، حرکت کرد  
تیز: \* تند و سریع  
زهام: از پهلوانان ایرانی [که در این جنگ از اشکبوس شکست می‌خورد و فرار می‌کند]

خود: \* کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می‌گذارند.  
گبر: \* نوعی جامه جنگی، خفتان (زره)  
رزم: جنگ، نبرد

قلمرو ابر

معنی بیت: رهام با کلاه خود و زره جنگی، آن چنان سریع به میدان نبرد آمد که گرد و غبار جنگ به آسمان رسید!

مفهوم بیت: سرعتِ اسبِ دوانیِ رهام  
شدتِ مبارزه

برآمد ز هر دو سپه، بوق و کوس

بوق و کوس: مراعات نظیر  
مجاز از «صدای بوق و کوس»

قلمرو ابر

معنی بیت: رهام و اشکبوس، نبرد را شروع کردند (با هم گلاویز شدند) و هر دو سپاه با نواختن بوق و طبل به طرفداری و تشویق آنها پرداختند. (طبل و شیپور جنگ هر دو سپاه به صدا در آمد)

زمین آهنین شد، سپهر آبنوس

تشبیه: سپهر: مشبه / آبنوس: مشبه به / وجه شبه محذوف: سیاهی و تیرگی

زمین و سپهر: مراعات نظیر  
تضاد

اغراق: مصراع دوم

مجاز: آبنوس ← مجاز از «تیره و سیاه»

قلمرو ابر

معنی بیت: اشکبوس گرز سنگین خود را به دست گرفت؛ زمین مانند آهن سخت و آسمان پُر از گردوغبار، تیره و تار گردید.

غمی شد ز پیکار، دست سران

سران: بزرگان، پهلوانان (اشکبوس و رهام)

قلمرو ابر

قافیه‌ها: گران و سران

قلمرو ابر

قافیه‌ها: گبر و ابر  
جناس ناهمسان (اختلافی): گبر و ابر  
مراعات نظیر: خود و گبر و رزم  
مجاز: ابر ← مجاز از «آسمان»  
مصراع دوم: کنایه: گرد رزم به ابر آمدن ← کنایه از «سرعت اسب»  
اغراق: در سرعت و شتاب اسب دواندنِ رهام

برآویخت زحام با اشکبوس

قلمرو ابر

برآویخت: گلاویز شد، جنگید  
سپه: مخفف «سپاه»؛ لشکر  
کوس: \* طبل  
برآمد: (در اینجا) به صدا درآمد؛ شنیده شد

قلمرو ابر

قافیه‌ها: اشکبوس و کوس

برگزگران، دست برداشکبوس

قلمرو ابر

گرز: کوبال  
دست برد: به دست گرفت  
گران: سنگین  
سپهر: آسمان  
آبنوس: درختی است که چوب سیاه‌رنگ آن، سخت و صیقل‌پذیر است؛ مجازاً به معنی «تیره و سیاه»  
حذف: فعلی «شد» (بعد از «آبنوس») به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو ابر

قافیه‌ها: اشکبوس و آبنوس

برآهیخت زحام، گرز گران

قلمرو ابر

برآهیختن: برکشیدن؛ بیرون کشیدن شمشیر و گرز و ... از غلاف؛ برهنه ساختن سلاح  
غمی شد: (در اینجا) خسته شد  
پیکار: جنگ، نبرد



به‌گونه‌ای نبرد کردند که) دست آن دو پهلوان از نبرد با گرزهای سنگین خسته شد.  
**مفهوم بیت:** شدت مبارزه و نفس‌گیر بودن نبرد

### پهچید زو روی و شد سوی کوه

**واج آرای:** تکرار مصوت بلند «او»  
**جناس ناهمسان (اختلافی):** روی و سوی

**معنی بیت:** وقتی که رهام از جنگ با اشکبوس درمانده شد، از نبرد با او روی گرداند و به سوی کوه فرار کرد.  
**مفهوم بیت:** قبول شکست و فرار از میدان جنگ

### بزدا سپ، کاید بر اشکبوس

**قافیه‌ها:** طوس و اشکبوس  
 [برخی از همکاران گرانقدر، «قلب سپاه» را «تشخیص» می‌دانند]

**معنی بیت:** طوس در مرکز سپاه (از فرار رهام) خشمگین شد و خود آماده نبرد با اشکبوس گردید.

### که رهام را جام باده است جفت

**جناس ناهمسان (اختلافی):** جفت و جفت  
**تشخیص:** «جام» [جفت و هم‌نشین است]  
**کنایه:** جام باده، جفت کسی بودن ← کنایه از «اهل بزم و تفریح و عیش و نوش بودن»

**معنی بیت:** رستم خشمگین شد و خطاب به طوس گفت: که رهام بیشتر اهل بزم و خوش‌گذرانی است (تا رزم و نبرد).  
**مفهوم بیت:** اهل بزم و خوش‌گذرانی بودن رهام به جای جنگجویی!

**مراعات نظیر:** گرز و پیکار  
**جناس ناهمسان (اختلافی):** گران و سران

**معنی بیت:** رهام (نیز) گرز سنگین خود را از غلاف بیرون کشید و

### چو رهام گشت از کفانی سوه

**گشانی:** کوشانی = اشکبوس    **ستوه\*:** خسته، درمانده، زنجور  
**روی:** چهره    **شد:** رفت

**قافیه‌ها:** ستوه و کوه  
**کنایه:** روی پیچیدن ← کنایه از «فرار کردن»؛ «روی برگرداندن»

### ز قلب پاه اندر آشفست طوس

**قلب سپاه:** قسمت وسط و مرکز سپاه که بخش عمده و اساسی لشکر است و مقر فرماندهی در آنجا قرار دارد  
**اندر آشفست:** برآشفست؛ خشمگین شد  
**طوس:** فرمانده سپاه ایران    **بزد اسب:** اسب را هی کرد؛ تازاند  
**کاید:** که بیاید    **بزد:** نزد، به سوی

### تھمتن بر آشفست و با طوس گفست

**تھمتن:** لقب «رستم» [به معنی «قوی‌اندام و بزرگ‌هیکل»]  
**بر آشفست:** خشمگین و عصبانی شد [اندر آشفست و بر آشفست ← تراذف]  
**با:** به معنی «به»

**جام:** پیاله، ساغر، ظرف شراب  
**جفت:** همراه، هم‌نشین (در اینجا)  
**باده:** شراب  
**را:** نشانه «فکب اضافه» [رهام را جفت ← جفت رهام]

**قافیه‌ها:** جفت و جفت    **مراعات نظیر:** جام و باده

## تو قلب پہ را بہ آئین بدار

قلمرو نثر

تو: طوس

آیین: روش، رسم و عادت، نظم و قاعده، سنت

به آیین بدار: نگهداری و محافظت کن

مرجع «من»: رستم

کارزار: جنگ و نبرد (واژهٔ دوتلفظی ← کارزار / کارزار)

## من اکنون، سپاوه، کنم کارزار

قلمرو نثر

قافیه‌ها: بدار و کارزار

مراعات نظیر: سپه و کارزار

قلمرو نثر

معنی بیت: تو (طوس) مرکز سپاه را نگاه دار؛ من (رستم) پیاہ به جنگ اشکیوس می‌روم.

## کمان بہ زہ را بہ بازو فگند

قلمرو نثر

زہ\*: چلهٔ کمان؛ و تَر فگند: افکند، انداخت

دو حرف اضافه برای یک متمم: بہ بند کمر بر [بند کمر: متمم /

به و بر: حرف اضافه]

تبر چند: چند تبر [صفت مہبم «چند» در اینجا به عنوان «وابستۂ پسین» آمده است]

## بہ بند کمر بر، بزد تیر چند

مراعات نظیر: کمان، زہ و تیر / بازو و کمر

کنایہ: کمان بہ زہ ← کنایہ از «کمان آماده برای تیراندازی»

واج آربی: تکرار صامت‌های «ب» و «ر»

قلمرو نثر

معنی بیت: (رستم) کمان آماده را بر بازوی خود انداخت و چند تیر بر کمر خود بست.

مفہوم بیت: آماده شدن برای نبرد

قافیه‌ها: فگند و چند

## خروشید: کاسے مرد رزم آزمائے

قلمرو نثر

خروشید: فریاد زد

مرد: منظور «اشکیوس»

رزم آزمای: رزمندہ، جنگجو

ہماورد\*: حریف، رقیب

← منظور «رستم»

کای: کہ ای [ای: حرف ندا / مرد: مُنادا]

آوژد: در اشعار حماسی معمولاً بہ معنی «جنگ و نبرد» است؛

مانند «کار، کارزار، پرخاش»

مشو بازِ جای: فرار نکن، بایست

## ہماوردت آمد، مشو بازِ جای

«ت» (ہماوردت): اشکیوس (مضافالیہ ← ہماوردِ تو)

قلمرو نثر

قافیه‌ها: رزم آزمای و جای

کنایہ: مشو بازِ جای ← کنایہ از اینکہ «فرار نکن»

قلمرو نثر

معنی بیت: (رستم) فریاد زد کہ ای مرد جنگجو (اشکیوس)، حریفِ تو بہ میدان آمد، بایست و فرار نکن.

مفہوم بیت: زَجَز خوانی رستم

## کشانِ بخندید و خیرہ باند

قلمرو نثر

خیرہ: شگفت‌زده، متعجب [بہ خاطر اینکہ رستم پیادہ بہ میدان

نبرد آمدہ بود]

## عنان را گران کرد و او را بخواند

عنان\*: آفسار، دہانہ

بخواند: صدا زد

مرجع «او»: رستم

## قلمرو نظر

**معنی بیت:** کشانی (اشکیوس) خندید و شگفت‌زده شد؛ ایستاد و رستم را صدا زد.

## قلمرو نظر

**قافیه‌ها:** بماند و بخواند  
**کنایه:** عنان را گران کردن ← کنایه از «توقف و ایستادن» [افسارِ اسب را کشید و ایستاد]

## بد و گفت خندان: که نام تو چیست؟ | تن بی سرت را که خواهد گریست؟

**کنایه:** مصراع دوم ← کنایه از «گشته شدن رستم»

**طنز:** بیت دارای «طنز» است [← اشکیوس با خنده و تمسخر، نام رستم را می‌پرسد و ...]

## قلمرو نظر

**بدو:** به او [او ← رستم] **تو و «ت» «سرت»:** (هر دو) رستم **که (دومی):** چه کسی؟ **خواهد گریست:** گریه خواهد کرد  
**را:** حرف اضافه، به معنی «برای» [چه کسی برای تن بی سرت گریه خواهد کرد؟]

## قلمرو نظر

**معنی بیت:** (اشکیوس) در حالی که می‌خندید به رستم گفت که نام تو چیست و چه کسی می‌خواهد برای تن بی سرت تو (جنازه‌ات) گریه و عزاداری کند؟

**مفهوم بیت:** ← طنز و زجرخوانی  
← تهدید به مرگ

## قلمرو نظر

**قافیه‌ها:** چیست و گریست  
**مراعات نظیر:** تن و سر  
**تضاد:** خندان و گریست

## چه پُرسی کزین پس نینبی تو کام | تخمتن چنین داد پانخ که نام

**جناس ناهمسان (اختلافی):** نام و کام

**تضاد:** پاسخ و پُرسی

## قلمرو نظر

**چه:** چرا  
**کام\*:** مُراد، آرزو، قصد و نیت **مرجع ضمیر «تو»:** اشکیوس  
**استفهام انکاری:** چه پُرسی ← نباید بپرسی؛ نپُرس

## قلمرو نظر

**معنی بیت:** رستم این‌گونه جواب داد که چرا نام مرا می‌پرسی؟ از این پس تو به آرزویت نمی‌رسی. [آرزوی اشکیوس ← کشتن رستم است]

**مفهوم بیت:** زجرخوانی

## قلمرو نظر

**قافیه‌ها:** نام و کام

## زماز ما پتک ترگ تو کرد | مرا مادرم نام، مرگ تو کرد

## قلمرو نظر

**قافیه‌ها:** مرگ و ترگ **ردیف:** «تو کرد»

**جناس ناهمسان (اختلافی):** مرگ و ترگ

**تکرار:** مرا، تو، کرد

**واج آرای:** تکرار صامت‌های «م، ر، گ» [طنین «مرگ» به‌گونه‌ای هنرمندانه و مؤثر نشان داده شده است]

## قلمرو نظر

**زمانه:** روزگار

**پتک\*:** چکش بزرگ فولادین، آهن‌کوب

**ترگ\*:** کلاه‌خود

**را (مصراع اول):** نشانه «فکّ اضافه» [مرا ... نام ← نام من]

قلمرو نثر

**معنی بیت:** مادرم مرا «مرگِ تو» نام نهاد و روزگار، مرا همچون پُتکی برای کوبیدن کلاه خود (سر) تو قرار داده است. [من عاملِ مرگ و نابودی تو هستم؛ من آفریده شده‌ام که تو را بگشتم]

مفهوم بیت: طنز و زَجَزخوانی  
تهدید به مرگ

تشبیه ← «م» (مرا): مشبّه / پتک: مشبّه‌به  
زمانه مرا پُتکی ← کنایه از «کشتن و نابود کردن» [موجبِ مرگِ کسی شدن]  
ترگ تو کرد: تشخیص ← زمانه  
مجاز ← «ترگ»: مجاز از «سر»  
طنز: بیت دارای «طنز» است.

کفانی بدو گفت: بی‌بارگی بر کشتن دمی سر به یکبارگی

مجاز: سر ← مجاز از «وجود رستم» [سر را به کشتن می‌دهی  
← خودت را به کشتن می‌دهی]

قلمرو نثر

**معنی بیت:** اشکبوس به رستم گفت: که بدون اسب (پیاده) خود را به یکباره (خیلی زود) به کشتن خواهی داد.

مفهوم بیت: ادامه زَجَزخوانی

قلمرو نثر

بدو: به او [او ← رستم]  
بارگی\*: اسب؛ [«باره» نیز به همین معنی است]

قلمرو نثر

قافیه‌ها: بارگی و یکبارگی

تخمین چنین داد پانچ بدوے: که ای نیهده مرد پر خاشجوی

قلمرو نثر  
قافیه‌ها: بدوی و پر خاشجوی

**معنی بیت:** رستم این‌گونه به اشکبوس پاسخ داد: که ای مردِ جنگجوی بی‌هوده گو ...  
این بیت با بیت بعدی «موقوف‌المعانی» است.

قلمرو نثر

او (بدوی): اشکبوس  
بی‌هده: مَخْفَف «بی‌هوده»  
ترکیب وصفی مقلوب: بی‌هده مرد ← مرد بی‌هوده (بی‌هوده‌گو)  
پر خاشجوی: جنگجو [پر خاش ← در اشعار حماسی به معنی «جنگ و نبرد» است]  
بی‌هده مرد پر خاشجوی: نقش ← مُنادا (ای: حرف ندا)  
← منظور ← اشکبوس

پیاده، ندیده که جنگ آورد سر سرکشان، زیر سنگ آورد؟

کنایه: «سر به زیر سنگ آوردن» ← کنایه از «کشتن و نابودی»  
[معادل «سر به گرد آوردن» در ابیات قبلی]

قلمرو نثر

**معنی بیت:** ... آیا تاکنون ندیده‌ای که کسی پیاده به میدان نبرد برود و سرِ مُتجاوزان و زورگویانِ قدرتمند را به سنگ بکوبد و نابود کند؟!

مفهوم بیت: طنز و زَجَزخوانی  
تهدید به مرگ

قلمرو نثر

سرکشان: افرادِ زورگو و نافرمان؛ اشخاصِ زورمند و قوی و توانا  
استفهام انکاری (تأکیدی): ندیدی ← حتماً دیدی ...

قلمرو نثر

قافیه‌ها: جنگ و سنگ  
ردیف: «اُوزَد»  
جناس ناهمسان (اختلافی): جنگ و سنگ



## پیاوه بیاموزمت کارزار

قلمرو زبان

قافیه‌ها: سوار و کارزار  
تضاد: سوار و پیاده

قلمرو نظر

معنی بیت: اینک (الآن) ای سوارِ جنگجو، پیادهٔ جنگیدن را به تو آموزش می‌دهم.

## که تا اسپ بستانم از اشکبوس

به جنگ رفتنِ رستم را این‌گونه توجیه می‌کند که «فرماندهام دستور داده که از اشکبوس، اسبش را بگیرم!» (در حالی که این‌گونه نبوده است)

قلمرو نظر

معنی بیت: طوس به این خاطر مرا پیاده به جنگ فرستاده است که از تو اسب را بگیرم.

مفهوم بیت: طنز و زج‌خوانی  
تحقیر اشکبوس

## نینم همی جز فوس و مزیح

قلمرو زبان

قافیه‌ها: سلیح و مزیح

قلمرو نظر

معنی بیت: اشکبوس به رستم گفت به همراه تو سلاحی به غیر از مسخره کردن و شوخی نمی‌بینم.

## بهین تا هم اکنون، سرآری زمان

کنایه: سرآمدنِ زمان ← کنایه از «فرا رسیدنِ مرگ»

قلمرو نظر

معنی بیت: رستم به اشکبوس گفت که تیر و کمان مرا ببین که لحظاتِ پایانیِ عمرت فرا رسیده است. (تو را خواهم گشت)

مفهوم بیت: زج‌خوانی  
تهدید به مرگ

## هم اکنون تو را، ای نبرده سوار

قلمرو زبان

تو: اشکبوس  
نبرده: نبردکننده، جنگجو  
نبردهٔ سوار: ترکیب وصفی مقلوب ← سوار (سوارکار) نبردکننده منظور «اشکبوس»  
پیاده ← قید  
مصراع دوم: «ت» ← متمم [به تو می‌آموزم]  
کارزار ← مفعول

## پیاده مرا زان فرستاد، طوس

قلمرو زبان

زان: از آن، از آن سبب، به آن علت  
بستانم: بگیرم [از مصدر «بیتدن؛ بستادن»]

قلمرو زبان

قافیه‌ها: طوس و اشکبوس  
مراعات نظیر: پیاده و اسب  
واج آرایی: تکرار صامت «س»

در این بیت نوعی «حسنِ تعلیل» دیده می‌شود؛ علت پیاده

## کنانی بدو گفت: با تو سلج

قلمرو زبان

او (بدو): رستم  
سلیح\*: افزار جنگ؛ مَمال «سلاح» [«مَمال» ← به تغییر و تبدیل مصوت بلند «ا» به مصوت بلند «ی»، «مَمال» گفته می‌شود؛ مانند اسلامی ← اسلیمی / خزانه ← خزینه و ...]  
فَسوس: (در اینجا) مسخره کردن  
مزیح\*: مَمال «مزاح»؛ شوخی  
مرجع «تو»: رستم

## بدو گفت رستم که تیر و کمان

قلمرو زبان

او (بدو): اشکبوس  
سرآری: سرآمدن؛ به پایان رسیدن

قلمرو زبان

قافیه‌ها: کمان و زمان  
جناس ناهمسان (اختلافی): کمان و زمان  
مراعات نظیر: تیر و کمان

## کسان را به زه کرد و اندر کشید

کنایه: کمان به زه ← کنایه از «کمان آماده»

قلمرو بنابر

معنی بیت: رستم وقتی دید که اشکبوس به اسب قیمتی خود می‌نازد (افتخار می‌کند)، کمان را آماده کرد و زه آن را کشید.

## چو نازش به اسب گرانمایه دید

قلمرو بنابر

ناز: نازیدن، افتخار کردن  
گرانمایه: ارزشمند، قیمتی  
کمان را به زه کرد: کمان را آماده کرد (برای تیراندازی)

قلمرو بنابر

قافیه‌ها: دید و اندر کشید  
مراعات نظیر: کمان و زه

## که اسب اندر آمد ز بالا بر روی

جناس همسان (تام): «بر» و «بر»  
جناس ناهمسان (اختلافی): اوی و روی  
تکرار: بر و اسب

قلمرو بنابر

معنی بیت: (رستم) تیری بر پهلوی اسب اشکبوس زد، به طوری که اسب بر زمین افتاد.

## یکی تیر زد بر بر اسب اوی

قلمرو بنابر

بُر: ← اولی ← حرف اضافه  
← دومی ← اسم؛ به معنای «پهلوی، سینه»  
مرجع «او»: اشکبوس

قلمرو بنابر

قافیه‌ها: اوی و روی

## که بنشین به پیش گرانمایه بخت

جناس ناهمسان (اختلافی): گفت و جفت  
طنز: بیت دارای «طنز» است.

قلمرو بنابر

معنی بیت: رستم خندید و با صدای بلند به اشکبوس گفت که اکنون پیش جفت گرانمایه خود (اسب خود) بنشین.

مفهوم بیت: تحقیر و تمسخر اشکبوس

## بخنید رستم، به آواز گفت

قلمرو بنابر

به آواز: با صدای بلند  
جفت و هم‌نشین ارزشمند  
گرانمایه جفت: ← منظور ← «اسب اشکبوس»  
ترکیب وصفی مقلوب ← جفت گرانمایه

قلمرو بنابر

قافیه‌ها: گفت و جفت

## زمانی برآسانی از کارزار

قلمرو بنابر

قافیه‌ها: کنار و کارزار  
طنز: بیت دارای «طنز» است

قلمرو بنابر

معنی بیت: شایسته است که سر اسب را در آغوش بگیری و مدتی از جنگیدن دست بکشی و استراحت کنی.

مفهوم بیت: (باز هم) تحقیر اشکبوس

## سزوگر بداری، سرش در کنار

قلمرو بنابر

سزود: سزاوار است، شایسته است  
ش (سرش): اسب اشکبوس  
در کنار: در آغوش  
برآسانی: استراحت کنی (از مصدر «آسودن»)  
نقش «ش»: مضاف‌الیه (سر او)

## تنی، لرزان و رخ، سندروس

← تشبیه (رخ: مشبه / سندروس: مشبه‌به / وجه  
**رُخ، سندروس شدن:** شبه محذوف: زرد شدن)  
 ← کنایه از «ترسیدن»  
 ← **تن لرزان** ← کنایه از «ترس و وحشت»  
 ← **کمان به زه** ← کمان آماده برای تیراندازی  
**واج آرایبی:** تکرار صامت «ز»

### قلمرو زبان

**معنی بیت:** اشکبوس سریعاً زه کمانش را آماده کرد، در حالی که تنش از ترس می‌لرزید و چهره‌اش زرد شده بود.  
**مفهوم بیت:** ترس اشکبوس از قدرت جنگاوری رستم

## تخمین بدو گفت: بر خیره خیر

فراوان تیر»  
**استعاره (مکنیه):** «ببارید تیر» ← تیر به باران تشبیه شده و چون باران (مشبه‌به) نیامده، این تشبیه به استعاره بدل گشته است.

### قلمرو زبان

**معنی بیت:** اشکبوس آن‌گاه به سمت رستم، تیرهای فراوانی پرتاب کرد و رستم به او گفت: بیهوده ...  
 ● این بیت با بیت بعدی «موقوف‌المعانی» است.

## دو بازوی و جان بداندیش را

**مراعات نظیر:** تن، بازو و جان

### قلمرو زبان

**معنی بیت:** ... تن و بازوان و روح پلید خود را خسته می‌کنی.

## گزین کرد یک چوب تیر خدنگ

**قافیه‌ها:** چنگ و خدنگ

### قلمرو زبان

**معنی بیت:** رستم دست به کمربند خود برد و (از میان تیرها) یک تیر از جنس چوب خدنگ انتخاب کرد.

## کمان را به زه کرد زود اشکبوس

### قلمرو زبان

**رُخ:** چهره، صورت  
**سندروس\*:** صمغی زرد رنگ که از نوعی سرو کوهی گرفته می‌شد  
 [در این بیت فقط «زردی» آن مد نظر است]

### قلمرو زبان

**قافیه‌ها:** اشکبوس و سندروس

**مراعات نظیر:** ← تن و رُخ  
 ← کمان و زه

## به رستم بر آنکه ببارید تیر

### قلمرو زبان

**خیره خیر:** بیهوده  
**دو حرف اضافه برای یک متمم:** «به رستم بر» ← رستم: متمم  
 (به و بر ← حرف اضافه)

### قلمرو زبان

**قافیه‌ها:** تیر و خیر  
**کنایه:** باریدن تیر ← کنایه از «شلیک و پرتاب پی در پی و

## همی رنج داری تن خویش را

### قلمرو زبان

**رنجه داری:** خسته و رنجور می‌کنی **بد اندیش:** پلید، بدخواه

### قلمرو زبان

**قافیه‌ها:** خویش و بداندیش **ردیف:** «را»

## تخمین به بند کمر برد چنگ

### قلمرو زبان

**گزین:** گزینش، انتخاب  
**چوبه:** واحد شمارش تیر  
**خدنگ\*:** درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از چوب آن، نیزه، تیر، زین اسب و مانند آنها می‌ساختند.

نخاوه بر او چار پَر عقاب

**تشبیه:** تیر الماس (تیر: مشبّه / الماس: مشبّه به ← اضافه تشبیهی / بُرنده بودن: وجه شبّه محذوف)  
 پیکان چو آب (پیکان: مشبّه / چو: ادات تشبیه / آب: مشبّه به / وجه شبّه محذوف: درخشان بودن)

قلمرو زبیر

**معنی بیت:** تیری بُرنده چون الماس که نوک (پیکان) آن را جلا داده و بر آن چهار پر عقاب بسته بودند. [معمولاً برای آنکه تیر، پس از رها شدن، منحرف نشود، به قسمت انتهایی آن، پر عقاب می‌بستند.]

به شمت اندر آورده، تیر خدنگ

مراعات نظیر: کمان و تیر

قلمرو زبیر

**معنی بیت:** رستم کمان را در دست گرفت و با شست (انگشت) مانند، تیر خدنگ را آماده پرتاب کرد.

سپهر آن زمان، دست او داد بوس

**مراعات نظیر:** بر (دومی)، سینه و دست  
 واج آرایی: تکرار صامت‌های «ب» و «س»  
 جناس همسان (تام): «بر» و «بر»  
 مجاز: سپهر ← مجاز از «زمانه و روزگار»

قلمرو زبیر

**معنی بیت:** رستم به پهلوی و سینه اشکبوس تیر زد و آسمان به نشانهٔ قدردانی و تشکر، دست رستم را بوسید.

**مفهوم بیت:** گشتن اشکبوس  
 تشکر و تقدیر از رستم

چنان شد که گفتم ز مادر نژاد

قافیه‌ها: بداد و نژاد

قلمرو زبیر

**معنی بیت:** اشکبوس همان لحظه جان داد، گویی که اصلاً از مادر زاده نشده بود.  
**مفهوم بیت:** ... و مرگ اشکبوس

یکی تیر الماس پیکان، چو آب

قلمرو زبیر

پیکان: فلز نوک تیر و نیزه  
 چار: چهار

قلمرو زبیر

قافیه‌ها: آب و عقاب

مراعات نظیر: تیر و پیکان  
 پر و عقاب  
 یکی و چار (چهار)

کمان را هالسد رستم به چنگ

قلمرو زبیر

کمان را به چنگ مالید: کمان را در چنگ (دست) گرفت.  
 شست: انگشتی ماندنی از جنس استخوان بود که در انگشت شست می‌کردند و با آن، زه کمان را می‌گرفتند.

قلمرو زبیر

قافیه‌ها: چنگ و خدنگ

بزد بر بر و سینه اشکبوس

قلمرو زبیر

بَر: اولی ← حرف اضافه  
 دومی ← سینه، پهلوی (اسم)  
 سپهر: آسمان  
 او: رستم  
 ترادف: بر (دومی) و سینه

قلمرو زبیر

قافیه‌ها: اشکبوس و بوس  
 تشخیص: سپهر (بوسیدن دست)  
 کنایه: دست بوسیدن ← کنایه از «تشکر و قدردانی»

کفانی هم اندر زمان، جان بداد

قلمرو زبیر

هم اندر زمان: همان موقع  
 جان بداد: مُرد  
 نژاد: متولد و زاییده نشد  
 گفتم: انگار که

قلمرو زبیر



# گوشه پروانه

قلمرو بهار

۱ بیت زیر را پس از مرتب‌سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.

بشد تیز، رهام با خود و گبر همی‌گرد رزم اندر آمد به ابر

**پاسخ** مرتب‌شده بیت: رهام با خود و گبر تیز بشد / گرد رزم به ابر اندر همی آمد

«رهام با کلاه‌خود و زره جنگی، آن‌چنان سریع به میدان نبرد آمد که گردوغبار جنگ به ابر (آسمان) رسید.»

۲ وقتی می‌گوییم «بهار»، به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و ... از چیزهایی هستند که به ذهن می‌رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می‌آیند؛ به این گونه شبکه‌ها یا مجموعه‌ها «شبکه معنایی» می‌گویند.

اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس، برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.

**پاسخ**

گرز: معنا: نوعی سلاح جنگی در قدیم از جنس چوب با سر بیضی شکل یا گلوله‌مانند؛ کوپال  
شبکه معنایی: تیغ (شمشیر)، لشکر، نبرد، خود، گبر، رزم، پیکار، کارزار، کمان، زه، تیر و ...

کیوان: معنا: سیاره زحل  
شبکه معنایی: بهرام، خورشید، آسمان، سپهر، زمین

۳ در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متّم» همراه با دو حرف اضافه به‌کار می‌رفت؛ مانند:

به جمشید بر، تیره‌گون گشت روز همی کاست زو، فَرّ گیتی فرورز فردوسی

● در این درس، نمونه دیگری برای این‌گونه کاربرد متّم پیدا کنید.

**پاسخ** بیت ۱۶ (مصراع دوم) ... «به بند کمر بر، بزد تیر چند» ← به: حرف اضافه اول / بر: حرف اضافه دوم / بند کمر: متّم

بیت ۳۴ (مصراع اول) «به رستم بر، آنگه ببارید تیر» ← به: حرف اضافه اول / بر: حرف اضافه دوم / رستم: متّم

● «به جمشید بر، تیره‌گون گشت روز همی کاست زو، فَرّ گیتی فرورز»

قافیه: روز و گیتی فرورز / تیره‌گون: تاریک، سیاه، به رنگ تیره (گون ← رنگ = فام) / دو حرف اضافه برای یک متّم: به جمشید بر ← «به» و «بر»: حرف اضافه (جمشید: متّم) / همی کاست: از مصدر «کاستن»: می‌کاست، کم می‌شد، کاهش می‌یافت (ماضی استمراری

به روش گذشته) / زو ← از او جمشید

فَرّ: فروغ ایزدی که به دل هر کس بتابد، او از همگان برتری می‌یابد / گیتی فرورز: افروزنده (روشن‌کننده) جهان (گیتی ← دنیا، جهان) / کنایه: تیره‌گون گشتن روز ← کنایه از «بدبختی و شکست»

معنی: روزگار و زندگی جمشید، تیره و تاریک گشت (بدبخت شد) و آن قدرت و شکوه و فروغ ایزدی جهان‌افروزش نابود گردید.

مفهوم: نابود گشتن قدرت و شکوه و زندگی جمشید

۴ گاهی در برخی واژگان، مصوّت «ا» به مصوّت «ی» تبدیل می‌شود؛ مانند:

● رکاب ← رکیب ● جهاز ← جهیز

به این شکل‌های تغییر یافته، کلمات «سَمال» گفته می‌شود.

● چند نمونه «سَمال» در متن درس بیابید و بنویسید.

**پاسخ** سیلاح ← سلیح مزاح ← مزیح

## قلمرو

۱ مفهوم کنایی هر یک از عبارتهای زیر را بنویسید.

**پاسخ** عنان را گران کردن: کنایه از «توقف، ایستادن»

سر هم نبرد به گرد آوردن: کنایه از «گشتن، شکست و نابودی»

۲ یکی از آداب حماسه، رَجَز خوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس، نمونه‌هایی از این رجزخوانی هستند؟

**پاسخ** بیت‌های ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۵

۳ هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاده‌روی و بزرگ‌نمایی شود، در زبان ادبی به این کار، «اغراق» می‌گویند. این آرایه در متن‌های

حماسی کاربرد فراوان دارد؛ مانند:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب فردوسی

● از متن درس، دو نمونه از کاربرد «اغراق» را بیابید و آن را توضیح دهید.

**پاسخ** بیت اول: گذشتن خروش و فریاد سوارکاران و اسب‌هایشان از آسمان‌ها

بیت چهارم: طی کردن آسمان

بیت هشتم: اغراق در سرعت و شتاب اسب دواندن رهام به طوری که گردوغبار به آسمان (ابر) رسید.

بیت دهم: اغراق در مصراع دوم ← اینکه زمین، مانند آهن و آسمان همچون آب‌نوس، تیره و تاریک گردد.

● «شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب»

قافیه: آب و افراسیاب / کوه آهن: کوهی از جنس آهن / تشبیه: کوه آهن: مشبه / چو: ادات تشبیه / دریای آب: مشبّه به / تشخیص: کوه آهن (بشود) /

اغراق: مصراع اول ← تبدیل شدن کوه به آب! / مراعات نظیر: کوه و دریا / کنایه: چو دریای آب شود ← کنایه از «نابود شدن، فروپاشی» / دریای آب

معنی: کوهی از آهن نیز اگر نام افراسیاب را بشنود، (از ترس) به دریای آب، تبدیل و نابود می‌گردد!

مفهوم: قدرت، عظمت و هولناکی افراسیاب

۴ در کدام ابیات، لحن بیان شاعر، طنزآمیز است؟

**پاسخ** بیت‌های ۱۹، ۲۱، ۳۱، ۳۲

## قلمرو

۱ چرا رستم از رهام برآشفت؟

**پاسخ** به سبب فرار رهام از میدان نبرد و پذیرش شکست [برآشفت ← خشمگین شد]

۲ به نظر شما، چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟

**پاسخ** برای نشان دادن قدرت خود، اینکه بدون اسب نیز می‌تواند حریف را شکست دهد [نظر دیگر، آن است که می‌گویند اسب رستم

(رخش) خسته بوده در آن زمان]

۳ بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید.

**پاسخ** قدرت و توانایی و جنگاوری؛ مهارت فراوان در تیراندازی، حاضر جواب بودن (رجزخوانی)؛ عشق به وطن و ...

۴ از دید جنبه‌های فکری و شخصیتی چه ویژگی‌هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می‌بالیم؟ [می‌بالیم؛ یعنی

«افتخار می‌کنیم، می‌نازیم»]

**پاسخ** وطن‌پرستی، قهرمان‌پروری، شکست دشمن، عقل‌گرایی، شجاعت و جنگاوری، دشمن‌ستیزی، مقاومت و پایداری، افتخار به فرهنگ

ایران زمین و ...

# گنج حکمت: عامل و رعیت

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: «شنیده‌ام فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت، بر رعیت درازدستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد.» گفت: «روزی سزای او بدهم.» گفت: «بلی، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام سنده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟» پادشاه خجل گشت و دفع مَضَرَتِ عامل بفرمود در حال.

**مَضَرَت\***: زیان، گزند رسیدن [هم‌خانواده «صَرَر»]  
در حال: فوراً، همان موقع

**کنایه**: درازدستی کردن ← کنایه از «تجاوز و ستم»  
می‌کند و می‌دارد  
سجع: بازستانی و نهی

**روزی سزای او بدهم**: یک زمانی فرا می‌رسد که او را به سزای اعمالش می‌رسانم (مجازاتش می‌کنم).  
**مال از رعیت تمام سنده باشد**: اموال مردم را کاملاً گرفته باشد (تصرف کرده باشد).  
**به زجر و مصادره از وی بازستانی**: با شکنجه و جریمه از او پس می‌گیری.  
**دفع مَضَرَتِ عامل بفرمود در حال**: فوراً دستور داد که گزند و زیان حاکم را دفع نمایند (آن حاکم را از کار برکنار کرد).

نه چون گوسفندان مردم درید  
گلستان، سعدی

**مَجاز**: سر ← مَجاز از «گردن»  
**کنایه**: سر بُردن ← کنایه از «کُشتن»  
**مَثَل (ضرب‌المثل)**: بیت، یک مَثَل است

**معنی بیت**: همان ابتدا باید گرگ را کُشت، نه آنکه وقتی گوسفندان مردم را نابود کرد.  
**مفهوم بیت**: لزوم پیشگیری از خطر، قبل از وقوع آن

## قلمرو زبان

**ذوالنون مصری**: عارف بزرگ قرن سوم هجری  
را (پادشاهی را): حرف اضافه، به معنی «به»  
**عامل\***: حاکم، والی  
**رعیت**: عامه مردم، مردم زیردست و فرمانبردار که دارای سرپرست هستند.  
**درازدستی**: تجاوز، ظلم و تعدی  
**سنده باشد**: گرفته باشد (از مصدر «بیتدن»)  
**زجر\***: آزار، اذیت، شکنجه  
**مصادره\***: تاوان گرفتن، جریمه کردن  
**بازستانی**: پس می‌گیری  
**خزینه**: مُمال «خزانه» ← گنجینه؛ مال ذخیره که در جایی نهاده باشند.  
**نهی**: فرار دهی (از مصدر «نهادن»)  
**استفهام انکاری**: چه سود دارد؟ ← سودی ندارد  
**خجل**: خجالت‌زده، شرم‌منده

سر گرگ باید هم اول بُرید

## قلمرو زبان

**دریدن**: پاره کردن / چون: وقتی که

## قلمرو زبان

**قافیه**: برید و درید

**گرگ و گوسفند**: مراعات‌نظیر  
(در اینجا) تضاد  
**جناس ناهمسان (اختلافی)**: برید و درید

۳ تَرَحَّم بر پلنگِ تیزدندان / ستم‌کاری بُود بر گوسپندان  
 ۴ ای سلیم آب ز سرچشمه بند / که چو پُر شد نتوان  
 بستن جوی

● این بیت، ارتباط معنایی دارد با:

۱ زخم آوردن بر بدن، ستم است بر نیکان  
 ۲ بند باید کرد سیلی را ز سر [یعنی جلوی سیل را باید از  
 سرچشمه گرفت]

### کادر املائی

واژه‌هایی که اهمیت املائی دارند:

ایران و توران / طنز و شوخی / تیغ و شمشیر / ساعدِ دست / لُعل و جواهر / نَعْلِ اسب / گرز و کمند / بَرسان و مثل / کوس و طبل / زَهَام و  
 رستم / سپهر و آسمان / درختِ آبنوس / برآهیختن و برکشیدن / ستوه و درمانده / تَهمتن و رستم / زه‌کمان / بارگی و اسب [املائی نادرست  
 ← باره‌گی] / بیلجیح و مزیح / اُفسوس و مسخرگی / صَمغِ سَندروس / شست و انگشتز مانند / جهاز و جهیزیه / ذوالتُونِ مصری / عامل، حاکم /  
 رعیت، مردم / سِزاه مجازات / بسته، گرفته / زَجَر و مُصادره / خزینه، گنجینه / مَضَرَت و صَرَر



# سیرزدهم

# گردآفرید

گردآفرید، پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران، دختر گزدهم است. گردآفرید دلاور با اینکه در داستان رستم و سهراب شاهنامه، حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی در جست‌وجوی پدرش، رستم است، با او آشنا می‌شویم. در مرز توران و ایران، دژی به نام سپیددژ است. گزدهم که یک ایرانی و پهلوان سالخورده است، بر آن دژ، فرمان می‌راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه‌ای می‌ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ امیدوار می‌سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هجیر، سهراب پیروز می‌شود. سهراب، نخست می‌خواهد او را بکشد، اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می‌کند. آگاهی از این رویداد، دژنشینان را سراسیمه می‌سازد، اما گردآفرید، این واقعه را مایه ننگ می‌داند و برمی‌آشوبد و خود به نبرد او می‌رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزن به رزمگاه درمی‌آید و نبرد میان آن دو درمی‌گیرد:

درآمدن: وارد شدن

سراسیمه: آشفته، پریشان، هراسان

ننگ: رُسوایی، بی‌آبرویی

برمی‌آشوبد: خشمگین می‌شود

او (به نبرد او می‌رود): سهراب

قلمرو بنابر

حماسه: دلاوری، شجاعت؛ نوعی شعر در توصیف پهلوانان و

قهرمانان ملی

گیرا: مؤثر، جذاب

رهسپاری: راهی بودن، عازم سفر بودن

دژ: قلعه

سرسختانه: شدید

۱۲۸

چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن، گشت کم

قلمرو بنابر

قالب شعر: مثنوی

قافیه‌ها: گزدهم و کم

کنایه: کم گشتن ← کنایه از «نبودن، اسیر شدن»

قلمرو بنابر

دختر گزدهم: گردآفرید

سالار: سردار، سپهسالار، آن‌که دارای شغلی بزرگ و منصبی

رفیع باشد؛ حاکم

انجمن: گروه، دسته (در اینجا ← سپاه مرزی ایران = همان

دژنشینان)

سالار: منظور «هجیر، فرمانده سپید دژ»

گشت کم: اسیر شد؛ شکست خورد

قلمرو بنابر

معنی بیت: وقتی گردآفرید آگاه شد که فرمانده سپاه ایران (هجیر)

اسیر شد.

## زنی بود برسانِ گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار

قلمرو زبیر

قافیه‌ها: سوار و نامدار

تشبیه: زنی: مشبّه / برسان: ادات تشبیه / گردی سوار: مشبّه به  
مراعات نظیر: گرد، سوار، جنگ

قلمرو زبیر

معنی بیت: زنی (گردآفرید) مانند پهلوانی سوارکار بود که همیشه در جنگ و نبرد، اعتبار و شهرت داشت.  
مفهوم بیت: توصیفِ گردآفرید به «پهلوانی و شهرت در جنگاوری»

قلمرو زبیر

زن: گردآفرید

برسان: مانند

گرد: دلیر و پهلوان

اندرون: حرف اضافه؛ به معنای «داخل، درون»

ترکیب وصفی مقلوب: گردی سوار ← سوارِ گرد

دو حرف اضافه برای یک متمم: به جنگ اندرون [«به» و «اندرون»

← حرف اضافه / جنگ ← متمم]

## کجا نام او بود «گردآفرید» زما ز مادرِ چنین ناوَرِد

قلمرو زبیر

قافیه‌ها: گردآفرید و ناوَرِد

تشخیص: زمانه

قلمرو زبیر

معنی بیت: که نام این زن، «گردآفرید» بود؛ زنی که روزگار، همتای او (تا به حال) به دنیا نیاورده است.  
مفهوم بیت: بی همتا بودنِ گردآفرید

قلمرو زبیر

کجا: (در این بیت) ← «که»

ز: مخفّف «از»

ناوَرِد: نیاورید [در اینجا ← نزایدید، به دنیا نیاورد] ← معادل

امروزی «هنوز از مادر نزیایدید!»

## چنان ننگش آمد ز کارِ هَجیر که شد لاله رنگش به کردارِ قیر

جناس ناهمسان (اختلافی): ننگ و رنگ

تضاد: لاله رنگ و قیر

قلمرو زبیر

معنی بیت: (گردآفرید) از کارِ هَجیر (شکست و اسارت) او در نبرد با سهراب) آن چنان احساسِ شرم می‌کرد که رنگ سرخِ چهره‌اش [از خشم و شرم] همانندِ قیر، سیاه گشته بود.

مفهوم بیت: شرمندگی و عصبانیت و غیرت‌مندیِ گردآفرید

قلمرو زبیر

ننگ: زسوایی، بی‌آبرویی، بدنامی

هَجیر: فرماندهٔ دژ که به دست سهراب اسیر شده بود.

به کردار: مانند

مرجع «ش» (ننگش و رنگش): هر دو «گردآفرید»

قلمرو زبیر

قافیه‌ها: هَجیر و قیر

← تشبیه ← لاله رنگش: مشبّه / به کردار: ادات تشبیه /

مصراع دوم: قیر: مشبّه به / سیاه شدن: وجه شَبّه (محذوف)

← کنایه ← عصبانیت و خشمگینی و شرمندگی

## پوشید درع سواران جنگ | نبود اندر آن کار، جاے درنگ |

مراعات نظیر: درع و جنگ

قلمرو فلک

معنی بیت: (گردآفرید) زره سوارکاران جنگی را پوشید. در این جنگ، جایی برای هیچ‌گونه درنگ و توقّفی وجود نداشت.

مفهوم بیت: آماده شدن برای نبرد  
تعلّل و درنگ نکردن

قلمرو فلک

دِزَع\_\*: جامهٔ جنگی که از حلقه‌های آهنی می‌سازند؛ زره

سواران: سوارکاران

کار: جنگ (با سهراب)

درنگ: توقّف، آهستگی، تأنّی، کندگی

قلمرو فلک

قافیه‌ها: جنگ و درنگ

## فروود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان، بادپایی به زیر |

کنایه: کمر بر میان (بسته بود) ← کنایه از «آمادگی برای جنگ»  
مراعات نظیر: شیر و بادپا (= اسب)

قلمرو فلک

معنی بیت: (گردآفرید) همچون شیری شجاع از دژ به پایین آمد، در حالی که برای جنگ آماده بود و اسبی تیزرو در زیر پا داشت.

مفهوم بیت: شجاعت  
آمادگی برای نبرد

قلمرو فلک

فروود آمد: پایین آمد

بادپا\*: اسب تندرونده

قلمرو فلک

قافیه‌ها: شیر و زیر

تشبیه: گردآفرید: مشبّه محذوف / به کردار: ادات تشبیه / شیر: مشبّه به

جناس ناهمسان (اختلافی): شیر و زیر

## به پیش سپاه اندر آمد چو گرد | چو رعد خروشان یکی ویله کرد |

جناس ناهمسان (اختلافی): گرد و کرد

مراعات نظیر: رعد و خروشان

قلمرو فلک

معنی بیت: (گردآفرید) مانند گردی پرشتاب پیشاپیش سپاه رفت و همچون رعدی خروشان، نعره‌ای بر کشید.

مفهوم بیت: شتاب و سرعت  
فریاد و خروش

قلمرو فلک

گرد: گردوغبار

رعد: صدای بلند بر خورد ابرها با یکدیگر؛ تندر

ویله کردن\*: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن

ویله\*: صدا، آواز، ناله

قلمرو فلک

قافیه‌ها: گرد و کرد

گردآفرید: مشبّه محذوف / چو: ادات تشبیه / گرد: مشبّه به /

تشبیه: سرعت: وجه شبّه محذوف

گردآفرید: مشبّه محذوف / چو: ادات تشبیه / رعد: مشبّه به /

خروشان و ویله کرد: وجه شبّه

## که گردان کدام‌اند و جنگ‌آوران دلیران و کارآزموده سران

مراعات نظیر: گردان، جنگ‌آوران، دلیران و سران  
واج‌آرایی: تکرار صامت «ن» و مصوّت بلند «ا»  
کنایه: کارآزموده ← کنایه از «باتجربه، کاردان»

قلمرو نثر

معنی بیت: (گردآفرید فریاد کشید و خطاب به سپاه سهراب گفت) که پهلوانان و جنگجویان و دلاوران و فرماندهان باتجربه شما کجا هستید؟

مفهوم بیت: حریف طلبیدن (مبارزه‌طلبی) گردآفرید [زَجَزْخَوَانِي]

قلمرو نثر

گردان: دلیران و پهلوانان  
جنگ‌آوران: جنگجویان  
کارآزموده: باتجربه  
سران: فرماندهان، رؤسا  
ترکیب وصفی مقلوب: کارآزموده سران ← سران کارآزموده  
تراذف: گردان و دلیران

قلمرو نثر

قافیه‌ها: جنگ‌آوران و سران

## بخنید و لب را به دندان گزید

کنایه: لب به دندان گزیدن ← کنایه از «تعجب و شگفتی»  
شیراوژن ← کنایه از «بسیار دلاور و قدرتمند»

قلمرو نثر

معنی بیت: وقتی سهراب دلاور، گردآفرید را دید؛ خندید و از تعجب لب به دندان گرفت.

مفهوم بیت: تعجب سهراب از مبارزه‌طلبی گردآفرید

## چو سهراب شیراوژن، او را بید

شیراوژن\*: شیرافکن؛ کنایه از «بسیار دلاور و قدرتمند»  
او: گردآفرید  
گزیدن: گاز گرفتن، به دندان گرفتن

قلمرو نثر

قافیه‌ها: بید و گزید  
مراعات نظیر: بخنید، لب، دندان

## چو دخت کمندافکن او را بید،

## بیاد دمان پیش گردآفرید

قافیه‌ها: گردآفرید و بید  
واج‌آرایی: تکرار صامت «د»

قلمرو نثر

معنی بیت: (سهراب) با عَژش و فریاد هولناک به پیش گردآفرید آمد و دختر کمندانداز (گردآفرید) وقتی سهراب را دید ...  
این بیت با بیت بعدی «موقوف‌المعانی» است.

قلمرو نثر

دمان\*: خروشنده، عَزنده، مهیب، هولناک  
دخت: دختر  
کمندافکن\*: کمندانداز  
او: سهراب

## نبد مرغ را پیش تیرش گذر

## کمان را به زه کرد و بگشاد بر

مرغ: پرنده / مرجع «ش»: گردآفرید  
گذر: گذشتن، عبور کردن

بگشاد بر: سینه خود را جلو داد [آماده تیراندازی شد]

قلمرو نثر

بر: سینه  
نبد: نبود



## قلمرو کمان

معنی بیت: ... (گردآفرید) کمان را آماده کرد و سینۀ خود را جلو داد؛ آن چنان در تیراندازی مهارت داشت که پرنده از تیر او نمی‌توانست فرار کند.

مفهوم بیت: آماده شدن برای تیر انداختن  
تسلط و مهارت گردآفرید در تیراندازی

## چپ و راست، جنگ سواران گرفت

چپ و راست: تضاد  
مراعات نظیر  
مجاز از «همه طرف»

مراعات نظیر: تیرباران و جنگ

## قلمرو کمان

معنی بیت: (گردآفرید) به سمت سهراب شروع کرد به تیراندازی و از همه طرف مثل سوارکاران جنگجو، نبرد را آغاز کرد.

مفهوم بیت: آغاز تیراندازی  
آغاز نبرد

## برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ

جناس ناهمسان (اختلافی): ننگ و جنگ

## قلمرو کمان

معنی بیت: سهراب (به صحنۀ نبرد) نگاه کرد و دُچار شرم و سرشکستگی گشت، خشمگین شد و سریع به جنگ پرداخت.

مفهوم بیت: عکس‌العمل خشمگینانۀ سهراب  
ورود به جنگ

## که بر سان آتش همی بردمید

## قلمرو کمان

قافیه‌ها: گردآفرید و همی بردمید  
تشبیه: سهراب: مشبّه / برسان: ادات تشبیه / آتش: مشبّه به / بردمید: وجه شبّه

معنی بیت: وقتی گردآفرید، سهراب را دید که همچون آتش برخاست و خروشید ...

این بیت با بیت بعدی «موقوف‌المعانی» است.

## قلمرو کمان

قافیه‌ها: بر و گذر

کنایه: کمان را به زه کرد ← کنایه از «آماده کردن کمان»  
مصراع دوم ← کنایه از «تسلط و مهارت در تیراندازی»

مراعات نظیر: کمان و زه و تیر

## به سهراب بر، تیرباران گرفت

## قلمرو کمان

گرفت: (هر دو، در این بیت) «شروع کرد»

نهاد هر دو جمله: گردآفرید

دو حرف اضافه برای یک متمم: به سهراب بر [«به» و «بر»] ←  
حرف اضافه / سهراب: متمم

## قلمرو کمان

قافیه‌ها: تیرباران و سواران

ردیف بیت: «گرفت»

## نگه کرد سهراب و آمدش ننگ

## قلمرو کمان

آمدش ننگ: احساس شرم و سرشکستگی کرد [به رگ غیرتش بر خورد]

برآشفت: آشفته و خشمگین شد

تیز: سریع، باشتاب

## قلمرو کمان

قافیه‌ها: ننگ و جنگ

## چو سهراب را دید گردآفرید

## قلمرو کمان

چو: وقتی که

بردمیدن\*: خروشدن، برخاستن

برسان: مانند

شیوۀ بلاغی: مصراع اول ← چون گردآفرید سهراب را دید  
[گردآفرید: نهاد / سهراب: مفعول / دید: فعل]

## سر نیزه را سوی سهراب کرد

## قلمرو بنابر

عنان\*: افسار، دهانه

سنان\*: سرنیزه؛ تیزی هر چیز

تاب\*: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می‌باشد؛ پیچ و بشکن؛ در این بیت به معنی «شور و هیجان» است.

## عنان و سنان را پُر از تاب کرد

واج آرایی: (مصراع اول) تکرار صامت «س»؛ (مصراع دوم) تکرار صامت «ن» و مصوّت بلند «ا»

کنایه: مصراع دوم ← کنایه از «با شور و هیجان، حمله‌ور شدن و هجوم بُردن»

## قلمرو بنابر

معنی بیت: ... (گردآفرید) سر نیزه را به سمتِ سهراب نشانه‌گرفت و افسارِ اسب و سرنیزه را به حرکت (پیچ و تاب) در آورد. [با شور و هیجان حمله‌ور شد]

مفهوم دو بیتِ موقوف‌المعانی: ← خشم و خروشِ سهراب ← هجوم و حملهٔ گردآفرید با شور و هیجان فراوان

## قلمرو بنابر

قافیه‌ها: سهراب و تاب

ردیف: «کرد»

جناس ناهمسان (اختلافی): عنان و سنان

مراعات نظیر: نیزه و سنان

## برآشت سهراب و شد چون پلنگ

## قلمرو بنابر

شد: رفت

بدخواه: دشمن، بداندیش [گردآفرید]

او: سهراب

چاره‌گر\*: کسی که با حيله و تدبیر، کارها را بسامان کند؛ مُدبّر

بُد: مخفّف «بود»

## چو بدخواه او چاره‌گر بد به جنگ

تشبیه: سهراب: مشبّه / چون: ادات تشبیه / پلنگ: مشبّه‌به

## قلمرو بنابر

معنی بیت: سهراب وقتی که دید دشمنِ او (گردآفرید) در جنگ، زیرک و با تدبیر است، برآشفته و عصبانی شد و همچون پلنگی حرکت کرد. (حمله کرد)

مفهوم بیت: ← زیرکیِ گردآفرید در نبرد ← خشم و برآشفتگیِ سهراب

## قلمرو بنابر

قافیه‌ها: پلنگ و جنگ

## بزو بر کمر بند گردآفرید

## قلمرو بنابر

بزو: زد، کوبید

بر: ← اولی: حرف اضافه / دومی: حرف اضافه

← سومی: اسم (پهلوی، سینه) / چهارمی: پیشوند فعل (تردرید)

ش: گردآفرید [نقش: مضاف‌الیه ← بر او]

بردرید: جدا شد، تگّه پاره شد

یک به یک: یکی یکی

زره\*: جامه‌ای جنگی دارای آستین کوتاه و مُرکّب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشیدند.

## زره بر برش، یک به یک، بردرید

## قلمرو بنابر

قافیه‌ها: گردآفرید و بردرید

جناس همسان (تام): «بر» و «بر»

واج آرایی: تکرار صامت‌های «ب، ر، د»

## قلمرو بنابر

معنی بیت: (سهراب) آن چنان ضربه‌ای به کمر بندِ گردآفرید زد که حلقه‌های زره او یکی یکی پاره شد. [حلقه‌هایش از هم جدا شد]

مفهوم بیت: ضربهٔ کارآمدِ سهراب بر پیکرِ گردآفرید



## چو بر زین پچید گردآفرید | یکی تیغ تیز از میان برکشید

مراعات نظیر و جناس ناهمسان (اختلافی): تیغ و تیز  
واج آرایبی: تکرار مصوّت بلند «ی»

قلمرو نظر

معنی بیت: وقتی گردآفرید از روی زین (بر زمین) افتاد، شمشیری  
بُرندۀ از کمر خود بیرون کشید.

قلمرو نظر

بیچید: (در اینجا) افتاد  
تیغ: شمشیر  
میان: کمر

قلمرو نظر

قافیه‌ها: گردآفرید و برکشید

## تشت از بر اسب و برخاست گرد | بزد نیزه او به دو نیم کرد

معنی بیت: (گردآفرید) با ضربه‌ای، نیزه سهراب را (از وسط) شکست؛  
بر اسب سوار شد و از تاخت و تاز او گردوغبار به هوا برخاست.

ضربه زدن گردآفرید به سهراب  
مفهوم بیت: تاخت و تاز با اسب  
شدت نبرد

قلمرو نظر

او: سهراب  
گرد: گردوغبار

قلمرو نظر

قافیه‌ها: کرد و گرد  
جناس ناهمسان (اختلافی): کرد و گرد  
کنایه: برخاست گرد ← کنایه از «تاخت و تاز سریع اسب»

## پچید ازو روی و برگاشت زود | به آورد با او بنده نبود

کنایه: روی پیچیدن ← کنایه از «فرار کردن؛ روی برگرداندن»  
واج آرایبی: (مصراع اول) تکرار صامت «ب»

قلمرو نظر

معنی بیت: (گردآفرید فهمید که) در نبرد، توانایی مُقابلۀ با سهراب  
را ندارد [زورشان برابر نبود] سریع از سهراب، روی برگردانید و  
برگشت. [فرار کرد]

مفهوم بیت: قبول ضعف  
فرار و عقب‌نشینی

قلمرو نظر

آوژد\*: جنگ، نبرد، کارزار  
بسنده\*: سزاوار، شایسته، کافی، کامل  
بسنده بودن با چیزی\*: توانایی مُقابلۀ داشتن  
روی: چهره  
برگاشتن\*: برگردانیدن  
ازو: از او  
او: (هر دو) ← سهراب [هر دو: متمم]

قلمرو نظر

قافیه‌ها: نبود و زود

## به نشم از جهمان، روشنایی ببرد | سپهد، عنان، اژدها را سپرد

اژدها: مارِ بزرگ جَنَّة افسانه‌ای  
را: حرف اضافه به معنی «به» (اژدها را سپرد) ← به اژدها سپرد  
← اژدها: متمم

قلمرو نظر

سپهد: سردار، سپهسالار  
← منظور «سهراب»



قلمرو قلمرو

معنی بیت: سپهسالار (سهراب) افسارِ اسب خود را رها کرد و شتابان و خشمگینانه تاخت به حالتی که از گردو خاکِ به هوا برخاسته، گویی گل جهان تاریک شد.

تاخت و تازِ سهراب  
مفهوم بیت: ← خشم  
← ایجاد گرد و خاک فراوان

بجنید و برداشت خود از سرش

ش (سرش): گردآفرید

قلمرو قلمرو

قافیه‌ها: اندرش و سرش  
مراعات نظیر: خود و سر

قلمرو قلمرو

معنی بیت: (سهراب) فریاد زنان به نزدیک گردآفرید آمد و با حرکتی، کلاه خود او را از سرش برداشت.

درفشان چو خورشید شد، روی اوی

بند زره ← زره: مشبه / بند: مشبه به [اضافه تشبیهی]  
تشبیه: ← روی او: مشبه / خورشید: مشبه به / چو: ادات تشبیه /  
درفشان: وجه شبه

جناس ناهمسان (اختلافی): موی و روی و اوی  
واج آربی: (مصراع دوم) تکرار صامت «ش»

قلمرو قلمرو

معنی بیت: موهای گردآفرید گویی از زندان زره آزاد شد و چهره‌اش همانند خورشید درخشید. (نمایان گشت)  
مفهوم بیت: سرانجام چهره زنانه گردآفرید نمایان شد.

سر و موی او از در افسراست

از در: شایسته، سزاوار  
افسر\*: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی

قلمرو قلمرو

قافیه‌ها: سپرد و ببرد

استعاره: ازدها ← استعاره از «اسب سهراب»

کنایه: ← عنان سپردن ← کنایه از «رها کردن افسار اسب و شتابان تاختن»  
← مصراع دوم ← کنایه از «تیره و تاریک شدن جهان از گردوغبار؛ تاخت و تاز»

اغراق: مصراع دوم

چو آمد خروشان بر تنگ اندرش

قلمرو قلمرو

تنگ: (در اینجا) نزدیک  
ش: گردآفرید  
دو حرف اضافه برای یک متمم [به تنگ اندر / تنگ: متمم]  
وقتی که نزدیک گردآفرید شد

به تنگ  
اندرش آمد:

بجنید: حرکتی کرد

خود: کلاه خود، کلاه جنگی

رحا شد ز بند زره موی اوی

قلمرو قلمرو

بند: زندان  
درفشان: درخشان، نورانی

او  
اوی: ← (هر دو) گردآفرید  
← (هر دو) مضاف‌الیه

قلمرو قلمرو

قافیه‌ها: موی و روی

ردیف: «اوی»

بدانست سهراب، کاو دختر است

قلمرو قلمرو

بدانست: فهمید، متوجه شد

کاو: ← که او  
← گردآفرید





## قلمرو نظر

**معنی بیت:** سهراب فهمید که او دختر است و سر و موی او شایسته تاج پادشاهی است.

**مفهوم بیت:** زیبایی و شایستگی گردآفرید از نظر سهراب

چنین دختر آید به آوردگاه؟! |

مراعات نظیر: سپاه و آوردگاه

## قلمرو نظر

**معنی بیت:** (سهراب) شگفت زده شد و گفت از سپاه ایران، چنین دختری به میدان جنگ آمده است؟! |

**مفهوم بیت:** تعجب سهراب از رویارویی با گردآفرید (خانم)!

پنداخت و آمد میانش به بند |

قافیه‌ها: کمند و بند

مراعات نظیر: فتراک و کمند

## قلمرو نظر

**معنی بیت:** (سهراب) از فتراک اسب خود، طنابی پیچان به دست گرفت، آن را پرتاب کرد و کمر گردآفرید را گرفت. (او را اسیر کرد)

**مفهوم بیت:** تسلط و مهارت سهراب در پرتاب کمند | اسارت گردآفرید

چرا جنگجویی، تو ای ماه روی؟ |

## قلمرو نظر

قافیه‌ها: مجوی و ماهروی

کنایه: ماهروی ← کنایه از «زیبا، خوب‌رو»

## قلمرو نظر

**معنی بیت:** (سهراب) به گردآفرید گفت که از دست من فرار نکن؛ ای زیبارو چرا به دنبال جنگ و درگیری (با من) هستی؟

**مفهوم بیت:** توصیه سهراب ← «دوری کردن از جنگ»

## قلمرو نظر

قافیه‌ها: دختر و افسر

ردیف: «است»

مراعات نظیر: سر و موی و افسر

گلگفت آمدش؛ گفت از ایران سپاه |

## قلمرو نظر

ش: سهراب

ترکیب اضافی مقلوب: ایران سپاه ← سپاه ایران

آوردگاه: میدان نبرد [آورد ← نبرد، جنگ]

## قلمرو نظر

قافیه‌ها: سپاه و آوردگاه

ز فتراک بگشود پیچان کمند |

## قلمرو نظر

**فتراک:** ترک‌بند؛ تسمه و ذوالی که از عقب زین اسب آویزان می‌کنند و با آن، چیزی را به ترک می‌بندند.

میان: کمر

میان‌ش: ش: گردآفرید [نقش «ش»: مضاف‌الیه ← میان او]

بند: اسارت

ترکیب وصفی مقلوب: پیچان کمند ← کمند پیچان

کمند: طناب ضخیم و دراز که برای اسیر کردن انسان یا حیوان به کار می‌برند.

بدو گفت کز من رهایی مجوی |

## قلمرو نظر

بدو: به او (گردآفرید)

کز: که از

من: سهراب

تو: گردآفرید

مجوی: جست‌وجو نکن [از من رهایی مجوی ← از دست من فرار نکن]

زیبا

ماه‌روی: [زیبا ← نقش ← منادا]



## نیسد به دامم به سان تو گور | ز چنگم رهایی نیسانی، مشور

قلمرو زبانی

قافیه‌ها: گور و مشور  
مجاز: گور ← مجاز از «شکار، صید»  
مراعات نظیر: دام و گور  
تشبیه: گور: مشبه / تو (گردآفرید): مشبه‌به

قلمرو فارسی

معنی بیت: تا به حال شکاری همانند تو به دام من نیفتاده است؛ از دست من خلاص نخواهی شد، (پس) شورش و تَقَلُّا و نافرمانی نکن.

قلمرو زبانی

به سان: مانند  
تو: گردآفرید  
م (دامم): سهراب  
گور: گورخر  
چنگ: دست  
مشور: شورش و نافرمانی نکن؛ چنگ، بی‌قراری نکن

## بدانت کاویخت گروآفرید | مر آن را جز از چاره درمان ندید

را: نشانهٔ فکّ اضافه (مر آن را ... درمان ← درمان آن)

قلمرو زبانی

قافیه‌ها: گردآفرید و ندید

قلمرو فارسی

معنی بیت: گردآفرید متوجه شد که گرفتار گشته است و راه حلّ آن را فقط حیل و تدبیر دانست.  
مفهوم بیت: گرفتاری گردآفرید در نبرد  
توسل به حیل و تدبیر

قلمرو زبانی

بدانت: فهمید، متوجه شد  
کاویخت: که آویخت [آویخت ← در اینجا: گرفتار شد؛ شکست خورد]  
مر: در قدیم، واژه‌ای بی‌معنا بوده که بیشتر همراه واژه «را» می‌آمده است.  
چاره: تدبیر، حیل  
درمان: راه‌حل

## بدو روی نمود و گفت: «ای دلیر | میان دلیران به کردار شیر،

تشبیه / دلیر: وجه شبّه  
واج آرایی: تکرار «د» و «ر»

قلمرو زبانی

معنی بیت: (گردآفرید) به سهراب روی کرد و گفت ای کسی که در بین پهلوانان، همچون شیر شجاع و دلیر هستی ...  
مفهوم بیت: اقرار به شجاعت و دلوری سهراب  
استفاده از حربۀ چرب‌زبانی، جهت حیل و تدبیر  
این بیت با بیت بعدی «موقوف‌المعانی» است.

قلمرو زبانی

بدو: به او (سهراب)  
دلیر: سهراب  
نقش ← مُنادا  
میان دلیران: بین پهلوانان و دلاوران

قلمرو زبانی

قافیه‌ها: دلیر و شیر  
تشبیه: سهراب: مشبه محذوف / شیر: مشبه‌به / به کردار: ادات

## برین گرز و شمشر و آهنگ ما

ردیف: «ما»  
تکرار: برین و ما  
مراعات نظیر: لشکر، جنگ، گرز و شمشر (آهنگ)

قلمرو زبانی  
معنی بیت: ... جنگجویان هر دو سپاه، نبرد و درگیری و گرز و شمشر زدن ما را دارند تماشا می‌کنند. (تماشاگر و بیننده جنگ هستند)

## دو لشکر، نظاره برین جنگ ما

قلمرو زبانی  
دو لشکر: سپاه ایران و توران  
نظاره\*: تماشاگر، بیننده  
آهنگ: قصد، عزم، حمله [در اینجا: نبرد، جنگ]

قلمرو زبانی  
قافیه‌ها: جنگ و آهنگ

## سپاه تو گردد پُر از گفت و گوی

جناس ناهمسان (اختلافی): روی و موی  
مراعات نظیر: روی و موی

قلمرو زبانی  
معنی بیت: الآن من (گردآفرید) گیسوان و چهره خود را نشان می‌دهم (تا همه ببینند که من دختر هستم) و همه هم‌زمان تو (تورانیان) در این مورد (که من دخترم) صحبت می‌کنند.  
مفهوم بیت: تهدید سپه‌راب

## کنون من گشایم چنین روی و موی

قلمرو زبانی  
من: گردآفرید  
گشایم: (در اینجا) نشان می‌دهم، آشکار می‌کنم

سپاه تو: ← تو: سپه‌راب  
لشکر توران  
قلمرو زبانی  
قافیه‌ها: موی و گفت و گوی

## بدین سان به ابر اندر آورد گرد

اغراق: مصراع دوم  
واج آرایی: تکرار واج «ر»

قلمرو زبانی  
معنی بیت: سپه‌راب در میدان نبرد با یک دختر، این‌گونه به شدت مبارزه کرده است! (و این همه از خود مایه گذاشته!)  
مفهوم بیت: تهدید سپه‌راب به تحقیر شدن

## که با دختری او به دشت نبرد

قلمرو زبانی  
او: سپه‌راب  
بدین سان: این‌گونه

قلمرو زبانی  
قافیه‌ها: نبرد و گرد  
کنایه: گرد به ابر اندر آورد ← کنایه از «مبارزه شدید»

## نباید بر این آشتی، جنگ بُت

مجاز: دژ ← مجاز از «سپاهیان داخل دژ»

قلمرو زبانی  
معنی بیت: اکنون لشکر و سپاهیان ما (ایران) تحت فرمان تو هستند (تسلیم تو هستند) نباید به دنبال جنگ باشی.  
مفهوم بیت: آشتی جویی و تسلیم ظاهری گردآفرید

## کنون لشکر و دژ به فرمان توست

قلمرو زبانی  
تو: سپه‌راب

قلمرو زبانی  
قافیه‌ها: توست و بُت  
تضاد: آشتی و جنگ  
مراعات نظیر: لشکر و جنگ

## سمند سرافراز بر دژ کشید

مراعات نظیر: عنان و سمند

کنایه: عنان را پیچید ← کنایه از اینکه «برگشت؛ تغییر مسیر داد»

قلمرو زبانی

معنی بیت: گردآفرید افسارِ اسبِ خود را برگرداند (تغییر جهت داد) و با اسبِ پُرافتخار خود به سمتِ قلعه رفت.

مفهوم بیت: برگشتنِ گردآفرید به سمتِ قلعه (عملی کردنِ حيله و تدبیر)

## عنان را پیچید گردآفرید

قلمرو زبانی

سَمَنَد\*: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد؛ زَرْدَه (در متن درس، مُطَلَق «اسب» مورد نظر است)

سرافراز: سربلند، پُرافتخار

قلمرو لایه

قافیه‌ها: گردآفرید و کشید

## سیاه به درگاه دژ، گزدهم

واج آرایی: تکرار صامت «ب» و (مصراع دوم) تکرار صامت «د»

قلمرو زبانی

معنی بیت: گردآفرید به سمتِ دژ می‌رفت و سهراب هم او را همراهی می‌کرد؛ گزدهم (پدرِ گردآفرید) نیز به دروازه قلعه آمد.

## همی رفت و سهراب با او به هم

قلمرو زبانی

او: گردآفرید

درگاه: درِ ورودی؛ دروازه قلعه

گَزْدَهَم: پدرِ گردآفرید؛ فرماندهٔ دژِ مرزیِ ایران

قلمرو لایه

قافیه‌ها: هم و گزدهم

## تن خسته و بسته، بر دژ کشید

جناس ناهمسان (اختلاfi): خسته و بسته

قلمرو زبانی

معنی بیت: گردآفرید در قلعه را باز کرد و بدنِ خسته و کم‌رمقِ خود را به داخلِ دژ انداخت.

مفهوم بیت: ورود به قلعه

## در باره بگشاد گردآفرید

قلمرو زبانی

باره\*: دیوارِ قلعه، حصار [معنی دیگر ← اسب]

بسته: (در اینجا) رنجور، کم‌توان

ترادف: باره و دژ

قلمرو لایه

قافیه‌ها: گردآفرید و کشید

## پراز غم دل و دیده خونین شدند

جناس ناهمسان (اختلاfi): در و دژ [دو حرفی است و زیاد قابلِ

اعتنا نیست]

واج آرایی: تکرار صامت «د»

قلمرو زبانی

معنی بیت: دژنشینان، در قلعه را بستند و بسیار غم‌زده و اندوهگین شدند.

مفهوم بیت: اندوهگینی سپاه ایران [از شکستِ هُجیر و گردآفرید]

## در دژ بستند و غمگین شدند

قلمرو زبانی

نهاد هر سه جمله: اهالیِ دژ

دیده: چشم

قلمرو لایه

قافیه‌ها: غمگین و خونین

ردیف: «شدند»

کنایه: دل و دیده خونین شدند ← کنایه از «غم و اندوه فراوان»

[معادل «خونِ گریه کردن»]

مراعات نظیر: دل و دیده



## ز آزار گردآسپید و همیر

قلمرو زبیر

آزار: رنج و صدمه [شکست گردآفرید و اسارت همیر]  
بُرنا: جوان

## پُر از درد بودند، بُرنا و پیر

مراعات نظیر: گردآفرید و همیر [هر دو ← فرمانده سپاه ایران]  
واج آرای: تکرار صامت‌های «ر» و «د»

قلمرو فلز

معنی بیت: همگی (دژنشینان) از صدمه شکست و اسارت گردآفرید و همیر، بسیار دردمند و ناراحت بودند.

قلمرو لبر

قافیه‌ها: همیر و پیر  
بُرنا و پیر: تضاد  
مجاز از «همگان، تمامی سپاه ایران»

## پُر از عسَم بد از تو دل انجمن

کنایه: نیکدل ← کنایه از «خوش‌قلب و مهربان»  
شیرزن ← کنایه از «دل‌آور و شجاع»  
مجاز: دل ← مجاز از «وجود»

قلمرو فلز

معنی بیت: (اهالی دژ به گردآفرید) گفتند که ای زنِ مهربان و شجاع، همگی ما از (شکست) تو بسیار دردمند و ناراحتیم.  
مفهوم بیت: غم و اندوه از شکست گردآفرید

## بگفتند: کای نیکدل شیرزن

قلمرو زبیر

کای: که ای (حرف ندا)  
انجمن: جمع، مجلس [در اینجا اهالی دژ]  
بَد: مُخَفَّف «بود»

قلمرو لبر

قافیه‌ها: شیرزن و انجمن

## نیسید ز کار تو بر دوده ننگ

قلمرو لبر

قافیه‌ها: رنگ و ننگ  
جناس ناهمسان (اختلافی): رنگ و ننگ  
ابهام: کار ← عمل  
نبرد، رزم

قلمرو فلز

معنی بیت: هم جنگیدی و هم حيله و تدبیر به کار بردی؛ (پس) خاندان از کار و جنگ تو شرمنده و بدنام نشد.  
مفهوم بیت: قوت قلب دادن به گردآفرید

## که هم رزم بُتی هم افون و رنگ

قلمرو زبیر

رزم: نبرد، جنگ  
رنگ: (در اینجا) نیرنگ و فریب  
کار: عمل، جنگ  
ننگ: رُسوایی، عیب، بدنامی، بی‌آبرویی  
افسون: حيله، سحر و جادو کردن  
دوده: دودمان، خاندان، طایفه  
تراذف: افسون و رنگ  
رزم و کار

[در اشعار حماسی، «کار» معمولاً جنگ و رزم معنی می‌دهد]

## بِه باره برآمد سپه بنگرید

قافیه‌ها: گردآفرید و بنگرید  
واج آرای: تکرار صامت «ب»

قلمرو فلز

معنی بیت: گردآفرید بسیار خندید، بر بالای قلعه رفت و به سپاه نگاه کرد.  
مفهوم بیت: خوشحالی گردآفرید از فریب دادن سهراب

قلمرو لبر

باره: دیوار قلعه، حصار  
سپه: مُخَفَّف «سپاه»  
برآمد: بالا رفت

## چنین گفت کای شاه ترکان چین

جناس ناهمسان (اختلافي): زين و چين

قلمرو نثر

معنی بیت: (گرد آفرید) وقتی سهراب را سوار بر اسب دید (خطاب

به او) چنین گفت که ای پادشاه سرزمین توران ...

● این بیت با بیت بعدی موقوف المعانی است.

## چو سهراب را دید بر پشت زین

قلمرو نثر

ترکان چین: منظور «سرزمین توران» / کای: که + ای

شاه ترکان چین: سهراب [نقش ← مَنادا]

قلمرو نثر

قافیه‌ها: زین و چین

## هم از آمدن هم ز دشت نبرد

قلمرو نثر

معنی بیت: ... چرا رنجیدی (ناراحت شدی)؟! الان هم از آمدن (به

دروازهٔ دژ) و هم (کلاً) از میدان جنگ برگرد.

مفهوم بیت: تحقیر و تمسخر سهراب

## چرا رنج گشتی، کنون بازگرد

قلمرو نثر

رنج گشتی: رنجور و دل‌آزرده شدی؛ رنجیدی

قلمرو نثر

قافیه‌ها: بازگرد و نبرد

## رخ نامور، سوی توران کنی

قافیه‌ها: فرمان و توران ردیف: «کنی»

کنایه: مصراع دوم ← کنایه از «برگشتن به توران»

قلمرو نثر

معنی بیت: برای تو بهترین کار، آن است که (از من) اطاعت کنی

(حرف من را گوش کنی) و به کشورت، توران برگردی.

مفهوم بیت: ادامهٔ تحقیر و تمسخر سهراب

## تو را بخت آید که فرمان کنی

قلمرو نثر

تو را بهتر آید: تو: سهراب

برای تو بهتر آن است ...

فرمان کنی: فرمانبرداری و اطاعت کنی زخ: چهره، رخسار

نامور: مشهور، نام‌آور

قلمرو نثر

## «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش»

شاهنامه، فردوسی

مَثَل (ضرب‌المثل): مصراع دوم ← گاو بی فکر، آن قدر می‌خورد و

پهلوی و شکم، قربه (چاق) می‌کند تا مُستحقِّ سربُردن می‌گردد.

[اگر زیاد نمی‌خورد و لاغر می‌ماند، ذُبُح نمی‌شد]

## نباشی بس ایمن به بازوے خویش

قلمرو نثر

ایمن: در آمان پس: بسیار

خورد: آسیب می‌بیند، ضرر می‌کند

قلمرو نثر

معنی بیت: (ای سهراب) تو به واسطهٔ زور بازوی خودت نمی‌توانی

همیشه در آمان بمانی (زور و توان تو باعث نابودی‌ات می‌شود)

همان‌گونه که گاو نادان به خاطر پهلوی چاق خود، ذُبُح می‌شود و نابود.

مفهوم بیت: غرور و اعتماد بیجا به قدرت، باعث نابودی می‌گردد.

قلمرو نثر

قافیه‌ها: بازوی و پهلوی ردیف: «خویش»

مَجاز: بازو ← مَجاز از «قدرت، زور و توان»

کنایه: خورد ← کنایه از «آسیب و صدمه دیدن؛ ضرر کردن»

مراعات نظیر: بازو و پهلوی

# ششمین کارگاه پژوهش

قلمرو زبان

۱ به کمک فرهنگ لغت، معانی «برکشیدن» را بنویسید.

پاسخ برکشیدن: بالا بردن  
بیرون آوردن  
پروردن و تربیت کردن  
ترقی و پیشرفت

۲ دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه «فتراک» تناسب داشته باشد.

پاسخ عنان، زین و اسب

۳ در گذر زمان، شکل نوشتاری و گفتاری برخی کلمات تغییر می‌کند؛ مانند: «سپید ← سفید»

از متن درس، نمونه‌ای از تحوّل شکل نوشتاری کلمات بیابید و بنویسید.

پاسخ اسب ← اسب درخشان ← درخشان

۴ در بیت‌های یکم و بیست و سوم، «چو» را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

پاسخ چو  
بیت یکم ← به معنای «وقتی که» (پیوند وابسته‌ساز)  
بیت بیست و سوم ← به معنای «مثل و مانند» (ادات تشبیه / از نظر دستوری ← حرف اضافه)

۵ در کدام بیت‌ها «متّم» با دو حرف اضافه آمده است؟

پاسخ  
بیت دوم ← به جنگ اندرون [حروف اضافه: به و اندرون]  
بیت دوازدهم ← به سهراب بر [حروف اضافه: به و بر]  
بیت بیست و دوم ← به تنگ اندر [حروف اضافه: به و اندر]

۱۴۲

قلمرو زبان

۱ واژگان قافیه در کدام بیت‌ها، در بردارنده آرایه جناس‌اند؟

پاسخ بیت ۶: شیر و زیر    بیت ۷: گرد و کرد    بیت ۱۳: ننگ و جنگ    بیت ۱۹: کرد و گرد

بیت ۲۳: موی و روی    بیت ۴۱: رنگ و ننگ    بیت ۴۳: زین و چین

۲ مفهوم عبارت‌های کنایی زیر را بنویسید.

پاسخ - سپهید، عنان، اژدها را سپرد (به سرعت تاخت)

- رخ نامور سوی توران کنی (به وطنت (توران) برگردی)

۳ یک مَثَل از متن درس بیابید و درباره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو مَثَل معادل

آن بنویسید.

**پاسخ** مصراع پایانی درس (بیت ۴۶) ← «خورد گاو نادان، ز پهلوی خویش» ← گاو نادان در اثر خوردن زیاد و در نتیجه چاق و پروار شدن، باعث مرگ خود می‌گردد. [آسیب دیدن از قدرت و غرور بیجا]

**مُعادِل‌ها:** ← «از ماست که بر ماست»  
← «دشمنِ طاووس آمد پَر او»



۱ دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنانِ دژ، چه بود؟

**پاسخ** شکست پهلوانان و فرماندهانِ دژ از سهراب (هَجیر و گردآفرید)

۲ معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

به آورد با او بسنده نبود بیچید ازو روی و برگاشت زود

**پاسخ** معنای بیت: «گردآفرید فهمید که در نبرد نمی‌تواند با سهراب مُقابلهُ کند [زورش به او نمی‌رسد] سریع از سهراب روی برگردانید و برگشت [فرار کرد].»

مفهوم بیت: «قبولِ ضَعْف و فرار و عقب‌نشینی گردآفرید»

۳ فردوسی در این داستان، گردآفرید را با چه ویژگی‌هایی وصف کرده است؟

**پاسخ** دلاور (شیرزن)؛ چاره‌گر و باتدبیر؛ نام‌آور و مشهور؛ زیبا؛ درخور و شایسته تاج و تخت؛ نیکدل و مهربان؛ جنگاور و کمندافکن (تیرانداز ماهر)؛ سوارکار ماهر (گردی سوار)؛ باغیرت و مُتَعَصَب؛ بی‌نظیر و بی‌مانند

۴ «حماسه» در لغت به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگی‌های زیر:

● داستانی: هر حماسه‌ای در بستری از حوادث شکل می‌گیرد.

● قهرمانی: شاعر حماسه‌سرا با بهره‌گیری از واژگان و زبان حماسی می‌کوشد انسانی را به تصویر کشد که از نظر توانایی‌های جسمی و روحی از دیگران متمایز باشد.

● قومی و ملی: شاعر حماسه‌سرا بر آن است که اخلاق فردی و اجتماعی و عقاید فکری و مذهبی یک ملت را در قالب حوادث قهرمانی و در زمینه‌ای از واقعیات به نمایش بگذارد.

● حوادثی خارق‌العاده: طرح حوادث، انسان‌ها و موجوداتی که با منطق عینی و تجربه علمی هم‌سازی ندارند؛ نظیر «وجود سیمرغ» در شاهنامه فردوسی.

● بر پایه این توضیح، این درس را با متن روان خوانی «شیرزنان» مقایسه کنید.

**پاسخ** هر دو مربوط به «ایران» است و دفاع از وطن؛ تأکید هر دو بر دلاوری زنان ایرانی است. با این تفاوت که گردآفرید، معروف و مشهور است اما قهرمان داستان «شیرزنان» گمنام و فردی معمولی است.

از نظر «داستانی» ← هر دو شعر، روایتی داستانی دارند.

از نظر «قهرمانی» ← هر دو دارای قهرمان (زن) هستند.

از نظر «قومی و ملی» ← اشاره به ویژگی‌های فکری و اجتماعی و اخلاقی ایرانیان شده است.

از نظر «حوادث خارق‌العاده» ← در هیچ کدام از شعرها دیده نمی‌شود.



# شعرخوانی: دلیران، مردان، دلیران

## دگر باره ایران، پُراوازه شد

ردیف بیت: «شد»

استعاره: آزمون ← استعاره از «جنگ» [جنگ ایران و عراق]

قلمرو نظر

معنی بیت: وقتی که هیاهوی جنگ آغاز گشت؛ دوباره ایران (در امتحان جنگ و نبرد) مشهور شد.

مفهوم بیت: ← آغاز جنگ ایران و عراق  
← نام‌آوری و شهرت ایران (در جنگاوری و شجاعت)

## چو هنگامه آزمون تازه شد

قلمرو نثر

هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم

آزمون: امتحان، آزمایش  
دگر باره: بار دیگر، دوباره  
پُراوازه: مشهور، نامدار [آوازه: شهرت]

قلمرو الیبر

قالب شعر: مثنوی

قافیه‌ها: تازه و پُراوازه

## و زین خاک جان پرور تابناک

مجاز: خاک ← مجاز از «کشور، سرزمین»

جناس ناهمسان (اختلافی): پاک و خاک

واج آرای: تکرار مصوت «ی»

قلمرو نظر

معنی بیت: از این سرزمین زیبا، سرسبز، خرم و پاک و از این کشور حیات‌بخش و نورانی ...

این بیت با دو بیت بعدی (بیت‌های سوم و چهارم) «موقوف‌المعانی» است.

## از این خطه نغز پدram پاک

قلمرو نثر

خطه\*: سرزمین

نغز: خوب، نیک، زیبا، خوش [نقض: شکستن]

پدram\*: سرسبز و خرم و زین: و از این

جان‌پرور: حیات‌بخش، زنده کننده

تابناک: درخشان، نورانی

قلمرو الیبر

قافیه‌ها: پاک و تابناک

## کنام پلنگان دشمن‌ستیز

مجاز: مَرز ← مجاز از «سرزمین، کشور»

استعاره: پلنگان ← استعاره از «قهرمانان و دلاوران ایرانی»

مراعات نظیر: کنام و پلنگان

واج آرای: تکرار مصوت «ی» (کسره)

قلمرو نظر

معنی بیت: از این سرزمین مبارک و دلیرپرور و جایگاه پهلوانان دشمن‌ستیز ...

## از این مرز فرخنده مردخیز

قلمرو نثر

مَرز: سرزمین، کشور = خطه و خاک [در بیت قبلی]

فرخنده: خجسته، مبارک

مردخیز: دلاورپرور

کنام: آشیانه، جایگاه حیوانات چرنده و دَرنده، لانه

دشمن‌ستیز: کسانی که با دشمن می‌جنگند [ستیز: جنگ و نزاع و نبرد]

قلمرو الیبر

قافیه‌ها: مردخیز و دشمن‌ستیز



## کز آن خیره شد دیده روزگار

کنایه: دیده خیره شدن ← کنایه از «نهایت شگفتی و تعجب»

قلمرو

معنی بیت: ... دوباره هنر و برتری (ایرانیان) آن چنان نمایان گشت که چشم روزگار از آن، خیره و متحیر شد.

مفهوم سه بیت ← سرزمین پاک و درخشان و زندگی بخش  
 ← جایگاه دلیران و پهلوانان  
 ← شگفتی روزگار از هنر و دلوری و جنگاوری ایرانیان

## هژیران جنگ آور روز کین

واج آرایی: تکرار صامت «ن» و مصوت بلند «ا» و «ی»

قلمرو

معنی بیت: دلاوران و مردان ایران، جنگجویان هوشیار روز ستیز ...  
 ● این بیت با بیت بعدی «موقوف المعانی» است.

## فساز آمدند از کران فوج فوج

تشبیه: دلیران و مردان ... (بیت قبلی): مشبه / به کردار: ادات  
 تشبیه / موج: مشبه به / خروشان و جوشان: وجه شبه  
 جناس ناهمسان (اختلافي): موج و فوج  
 واج آرایي: تکرار واج «ج» مراعات نظیر: موج و خروشان و کران

قلمرو

معنی بیت: ... (دلیران و ...) فریادزنان و با جوش و خروش مانند موج، گروه گروه از هر طرف پا به میدان نهادند.

## جھان شد از ایشان پرازگفت وگویی

قافیه‌ها: روی و گفت وگویی

کنایه: ← روی نهادند ← کنایه از «رفتن و عزیمت کردن»  
 ← مصراع دوم ← کنایه از «شهرت و نام‌آوری»

## دگر ره، چنان شد هنر آشکار

قلمرو

دگر ره: دوباره = دگر باره  
 هنر: فضیلت، برتری [در اینجا ← جنگاوری، پهلوانی، دلیری]  
 خیره\*: متحیر، سرگشته دیده: چشم

قلمرو

قافیه‌ها: آشکار و روزگار  
 تشخیص = استعارة مکنیة = اضافة استعاری: دیده روزگار (دیده = چشم)

## دلیران و مردان ایران زمین

قلمرو

هژیر\*: خوب، پسندیده، چابک، چالاک  
 جنگ آور: جنگجو کین: کینه، دشمنی، ستیز

قلمرو

قافیه‌ها: ایران زمین و کین

## خروشان و جوشان به کردار موج

قلمرو

خروشان: فریاد زنان  
 جوشان: با جوش و خروش، خشمگینانه  
 به کردار: مانند  
 فراز آمدن\*: رسیدن، نزدیک آمدن  
 کران: کنار، کناره، ساحل دریا فوج\*: گروه، دسته

قلمرو

قافیه‌ها: موج و فوج

## به مردی به میدان نهادند روی

قلمرو

مردی: مردانگی، شجاعت  
 مرجع «ایشان»: همان دلاوران و مردان ایران زمین (در بیت‌های قبلی)

مردانگی آنها تمامی جهانیان سخن می‌گفتند.  
**مفهوم بیت:** شجاعت و مردانگی و شهرت جنگ‌آوران ایران

مَجَاز: جهان ← مَجَاز از «مردم جهان» **اغراق:** مصراع دوم

قلمرو بنابر

**معنی بیت:** (دلیران ایران) با شجاعت به میدان جنگ رفتند و از

نگهبان دین، حافظ کشورند

که ایان ز آب و گل دیگرند

آب و گل: ← مراعات نظیر  
 ← مَجَاز از «سرشت، ذات، اصل [ژن]»

قلمرو بنابر

اینان: اینها ← همان دلاوران ایران زمین

**حافظ:** حفظ‌کننده، نگهبان

**ترادف:** نگهبان و حافظ

**معنی بیت:** (مردم جهان می‌گفتند) آنها (انگار که) سرشت و ذات دیگر گونه‌ای (متفاوتی) دارند و مَرَقَب و نگهبان دین و کشورشان هستند.  
**مفهوم بیت:** متفاوت و متمایز بودن دلاوران ایران

قلمرو بنابر

**قافیه‌ها:** دیگرند و کشورند

خدنگی گران بر دل دشمن‌اند

بداندیش را آتش خرمن‌اند

تشبیه: ← مشبه: دلاوران ایران (محدوف) / آتشِ خرمن: مشبه‌به  
 ← مشبه: دلاوران ایران (محدوف) / خدنگ: مشبه‌به  
**مَجَاز:** خدنگ ← مَجَاز از «تیر»

کنایه: ← آتشِ خرمن بودن ← کنایه از «نابودکننده و ویرانگر»  
 ← مثلِ خدنگ بر دل بودن ← کنایه از «گشوده و نابودکننده»  
**نوعی تضاد:** آتش و خرمن (مثل «سنگ و شیشه»)

قلمرو بنابر

**ترادف:** بداندیش و دشمن **بداندیش:** دشمن، بدخواه

**خرمن:** محصول درو شده و بر روی هم انباشته

**خدنگ\*:** درختی است بسیار سخت که از چوب آن، تیر و نیزه می‌سازند.

**گِران:** سنگین

← فک اضافه [آتشِ خرمنِ بداندیش هستند]

← را: (یا) حرف اضافه [ ← برای بداندیش، مثل آتشِ خرمن هستند]

← هر دو شکل، درست است و قابلِ دفاع

**معنی بیت:** (دلاوران) نابودکننده و قاتلِ دشمنان هستند.  
**مفهوم بیت:** دشمن‌کش

قلمرو بنابر

**قافیه‌ها:** خرمن‌اند و دشمن‌اند

به فرهنگشان حرف تسلیم نیست

زکس بز خداوندشان بیم نیست

**معنی بیت:** از هیچ کسی غیر از خداوند، ترسی ندارند و در فرهنگ و آدابشان، سخنی از تسلیم شدن و شکست وجود ندارد.

**مفهوم بیت:** ← خداترسی  
 ← شکست‌ناپذیری

**بیم:** ترس و هراس **به:** به معنای «در»

**شان:** (هر دو) ← مرجع ← دلاوران ایران

← نقش دستوری ← مضاف‌الیه

**قافیه‌ها:** بیم و تسلیم **ردیف:** «نیست»

**مَجَاز:** حرف ← مَجَاز از «کلام، سخن»

## ملک، آفرین‌گوسے رزم ثنات

اغراق: مصراع اول (اینکه آسمان، شگفت‌زده شود از ...)  
مجاز: رزم ← مجاز از «قدرت جنگاوری»

مغنی بیت: آسمان از ارادهٔ محکم شما شگفت‌زده شده است و فرشتگان، قدرت جنگاوری شما را تحسین می‌کنند.  
مفهوم بیت: تحسین عزم و اراده و قدرت جنگاوری رزمندگان ایران

## فلک در گلنتی ز عزم ثنات

عزم: اراده  
شما: دلاوران ایران  
ملک: فرشته

قافیه‌ها: عزم و رزم  
تشخیص: فلک = آسمان ← (شگفت‌زده شدن)  
جناس ناهمسان (اختلافي): فلک و ملک  
عزم و رزم

## هم او مرثما را نگهبان بود

محمود شاهرخی (جذبہ)

## ثما را چو باور به یزدان بود

قافیه‌ها: یزدان و نگهبان  
تکرار: شما، را، بود  
ردیف: «بود»

مغنی بیت: وقتی شما به خداوند ایمان و اعتقاد داشته باشید، همان خداوند نیز نگهبان و مراقب شما خواهد بود.  
مفهوم بیت: ایمان و اعتقاد به خدا ← حمایت پروردگار

باور: ایمان، اعتقاد  
یزدان: خداوند  
او: خداوند = یزدان  
شما: دلاوران و رزمندگان ایران زمین  
را: [← مصراع اول ← نشانهٔ فک اضافه [شما را باور ← باور شما]  
← مصراع دوم ← نشانهٔ فک اضافه [شما را نگهبان ← نگهبان شما]

## درک و دریافت

- کدام ویژگی‌های شعر حماسی را در این سروده می‌توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید.  
فقط ویژگی «قومی و ملی» در این سروده دیده می‌شود ← ویژگی‌های اخلاقی ایرانیان از جمله وطن‌پرستی و شجاعت به نمایش گذارده شده است. دیگر ویژگی‌ها (داستانی، قهرمانی و حوادث خارق‌العاده) در این شعر دیده نمی‌شود.
- یک بار دیگر شعر را با لحن حماسی بخوانید.  
لطفاً یک بار دیگر با لحن حماسی بخوانید!

## کادر املائی

واژه‌هایی که اهمیت املائی دارند:

هَجیر و گردآفرید / قیر و نفت / درع و زره / زعد و برق / ویله و فریاد / سینان و سرنیزه / برخاست گرد [املائی نادرست ← برخاست] / فتراک و ترک بند اسب / بینداخت [شکل نادرست ← بیانداخت] / نظاره و تماشاگر / سَمند و اسب / رزم و نبرد / اغراق و مبالغه / امثال و حکم دهخدا / حوادث خارق‌العاده / هنگامه و غوغا / خطه و سرزمین / نَغز و زیبا [نَقص و شکستن] / هُژبر و چابک / حافظ و نگهبان / روحیهٔ پهلوانی / حماسه و دلاوری / قبایل، قبیله‌ها / بستر و زمینه / مُمَاز و مُمَاز / قالب، شکل و چارچوب / منطقی عینی / نظیر و مانند / به نمایش بگذارد [شکل نادرست ← بگذارد] / لحن حماسی / محمود شاهرخی (جذبہ)